

جامعه‌شناسی تحول خانواده در ایران (بررسی ابعاد اجتماعی و حقوقی لایحه حمایت خانواده)

امیر نیک‌پی^{1*}، رضوان پویا²

(تاریخ دریافت 89/12/16، تاریخ پذیرش 91/2/16)

چکیده

تحولات جامعه در انگاره‌های فرهنگی و ساختارهای جماعتی - سستی ازجمله روابط خویشاوندی، گستره فضای عمومی و فضای خانگی و فردیت دگرگونی‌هایی را پدید آورده؛ تحولاتی که خانواده را دستخوش تغییر کرده و حقوق خانواده، زنان، مردان و کودکان را نیز تحت تأثیر قرار داده است. مقاله پیش‌رو در پی آن است تا از دریچه لایحه حمایت از خانواده، تحولات خانواده را از دو منظر جامعه‌شناسی و حقوقی بررسی و ارزیابی کند. در فصل نخست مقاله (بعد جامعه‌شناسی)، تغییر نقش و جایگاه در خانواده معاصر ایرانی مورد توجه قرار می‌گیرد و از خلال تحولات اخیر، نقش و جایگاه زن، مرد و فرزند بررسی می‌شود. در فصل دوم (بعد حقوقی)، امتیازها، ایرادها و کاستی‌های لایحه با نگاهی به تحولات جامعه‌شناسی ارزیابی می‌شود. در نهایت، با توجه به داده‌های حقوقی و جامعه‌شناسی، میزان تطابق لایحه

*anikpey@sbu.ac.ir

1. استادیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

2. کارشناس ارشد حقوق بشر

حمایت از خانواده با تحولات موجود و امکان پاسخ‌گویی آن به مسائل و مشکلات کنونی خانواده واکاوی می‌شود.

واژه‌های کلیدی: تحول خانواده، جامعه مدرن، جامعه سنتی، حقوق خانواده، حقوق زنان.

مقدمه

در دوران حاضر، انگاره اجتماعی و ساختارهای جوامع دچار دگرگونی‌های عمیقی شده است. در طول چندین دهه، نظام‌های هنجاری سنتی با چالش‌های بنیادینی روبه‌رو شده و در نهادهای گوناگون اجتماعی رفتارهای جدیدی پدید آمده است. برای درک پویایی و تضادهایی که جوامع مختلف با آن روبه‌رو هستند، باید انگاره‌های فرهنگی و ساختارهای جماعتی - سنتی را که در گذشته نه‌چندان دور به روابط اجتماعی نظم می‌بخشیدند مورد توجه قرار دهیم؛ انگاره‌ها و ساختارهایی که تا اندازه زیادی منطقه‌ای و خودکفا بودند. در گذشته، خویشاوندی در تمام سطوح نقش بسیار مهمی داشت. افراد نمی‌توانستند مستقل از نگاه دیگران وجود داشته باشند. در روابط اجتماعی، شبکه خویشاوندی تمام ابزار را به کار می‌گرفت تا فرد به‌طور مستقل معنا نداشته باشد (مقصودی، 1386: 271-272). فضای عمومی و اجتماعی به‌عنوان گسترش فضای خانگی خود را نشان می‌داد؛ به این معنا که قواعد و موازین خانواده و جامعه را یکسان می‌انگاشتند. جامعه سنتی مجموعه فردیت‌ها نیست؛ بلکه مجموعه روابط گروهی، جماعتی و خویشاوندی است که ذهنیت اسطوره‌ای - الهیاتی در آن هنجارساز اصلی است. فضای اجتماعی قلمروی در نظر گرفته می‌شود که تا اندازه زیادی از سوی خانواده و دین کنترل می‌شود. خانواده اشخاص را به یک مکان و منطقه، و دین آن‌ها را به جهان متصل می‌کند. عضو جماعت سنتی از یک سو به شبکه خویشاوندی - خانوادگی و از سوی دیگر به مجموعه مؤنان سراسر جهان می‌پیوندد.

در جامعه‌ای که بحران در نهادهای اجتماعی به شکل ساختاری تداوم دارد، تعلقات جماعتی - منطقه‌ای کم‌رنگ می‌شود و اگر فضای عمومی ایجاد نشود، رفتارهای شهروندی نهادینه نمی‌شود. جوامع مدرن دموکراتیک فضای عمومی را ارج می‌نهند؛ فضای عمومی‌ای که در آن افراد تکیه‌گاه‌های تباری خود را تا اندازه‌ای فراموش می‌کنند و روابط منفعت‌جویانه‌ای

برقرار می‌کنند که بیشتر قواعد سیاسی - حقوقی آن‌ها را راهنمایی می‌کند. یکی از علل بحران کنونی جامعه ایران (در تمام نهادهای اجتماعی) این است که روابط سنتی به شدت آسیب دیده؛ ولی هنوز فضای عمومی به اندازه کافی شکل نگرفته تا جایگزین این فقدان شود. متمایز شدن نهادهای اجتماعی (روند مدرنیزاسیون) با گسترش روابط اقتصادی جدید، شهرنشینی گسترده، آسیب دیدن هم‌بستگی خانوادگی و... در شهرهای مختلف دوگانگی‌هایی ایجاد کرده و باعث شده تا برخی به فکر بازگشت به گذشته و نظم اخلاقی جماعت‌های روستایی و قبایلی بيفتند. میان حکومت قانون محور - که در نهادینه شدنش تأخیر به وجود آمده - و آرمان‌هایی که افراد و گروه‌های مختلف در سر می‌پرورانند، افراد به دنبال تکیه‌گاه‌های رابطه‌مند می‌گردند تا به زندگی خود معنا دهند (آشوری، 1376: 263-301).

سازمان‌دهی روابط جدیدی که جایگزین روابط جماعتی - سنتی شود، با مشکلات زیادی روبه‌رو شده است. انگاره سیاسی حاکم هنوز نمی‌خواهد اعضای جامعه را به عنوان افرادی در نظر گیرد که با روابط تجربیدی (مستقل از تعلقات قومی، دینی، جنسیتی و...) مبتنی بر حقوق برابر در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند؛ بلکه آن‌ها را بیشتر به منزله اعضای جماعتی می‌داند که بر اساس ایمان دینی و ایدئولوژیک گرد هم می‌آیند. این انگاره استقلال نهادهای اجتماعی را نمی‌پذیرد؛ از این رو فضای عمومی ایجاد نمی‌شود. چنین سیاستی می‌خواهد انگاره‌ها و ساختارهای جماعتی (communautaire) را جایگزین انگاره‌ها و ساختارهای جامعوی (societal) کند¹. فضا برای افراد مستقل از حکومت تنگ می‌شود؛ به‌ویژه برای گروه‌های اجتماعی که استعداد و پشتکار بیشتری برای رهایی دارند. انگاره سیاسی حاکم در جست‌وجوی برقراری نظم خانوادگی - جماعتی بر کل جامعه است و آن را به عنوان فضای عمومی در نظر نمی‌گیرد.

بر اثر دگرگونی‌هایی که در جامعه پدید آمده، چنین نگرشی با چالش‌های جدی روبه‌رو شده و مقاومت‌هایی را در جامعه برانگیخته است. جامعه‌ای که در آن گروه‌ها و طبقات جدیدی پا به عرصه وجود نهاده‌اند و در جست‌وجوی فضای عمومی‌ای هستند که هر فرد و نهادهای اجتماعی در جایگاه خویش قرار گیرد و بر دیگری حاکم نشود. جامعه ایران با تحولات جامعه‌شناختی عمیقی روبه‌روست. بسیاری از افراد دیگر نمی‌خواهند فقط با تعلقات

جمعی (دینی، قومی، خانوادگی، مکانی و...) در جامعه حضور یابند و در پی فضاهای اجتماعی خارج یا در کنار این تعلقات هستند. لایحه حمایت از خانواده باید در چنین چارچوبی فهمیده شود که هدف اصلی پیشنهادکنندگان آن، بازگشت به انگاره‌ها و ساختارهای جماعتی است که در آن، حفظ ارزش‌های سنتی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در جامعه‌ای که روابط خویشاوندی اهمیت فراوانی دارد، بررسی و نقد دگرگونی‌های خانواده و قوانینی که به نام حمایت از خانواده وضع می‌شود، یکی از ضروریات است.

در ایران خانواده نهاد بسیار مهمی است که می‌توان از خلال آن برخی از مهم‌ترین دگرگونی‌ها و تناقض‌های اجتماع را مشاهده و تحلیل کرد. خانواده نهاد اجتماعی‌ای است که تحت تأثیر دگرگونی‌های بیرونی قرار دارد. در این نهاد، افراد رفتارهای تنش‌آمیز و در عین حال، میل به آمیخته شدن با یکدیگر دارند. دگرگونی‌هایی که در جامعه ایرانی در دوره معاصر رخ داد، تغییراتی را در ساختار خانواده و روابط میان اعضای آن پدید آورد. خانواده پدر-مردمحور سنتی با چالش‌های جدی روبه‌رو شده است. به‌رغم دگرگونی‌های مختلف شکلی و ماهوی، انگاره پدر-مردمحور هنوز سایه‌اش سنگین است. پس از فروپاشی نظام ایلاتی و قبایلی (بهمن‌بیگی، 1386؛ امان‌اللهی، 1384: 102-163)، اصلاحات ارضی، مهاجرت روستایی و دگرگونی ساختار اقتصادی، خانواده سنتی نیز دچار تغییراتی شد. نظم قبایلی درهم ریخت؛ اما تا اندازه‌ای به‌صورت خانواده گسترده باقی ماند؛ به این معنا که حتی در محیط شهری روحیه پدر-مردمحور پابرجا ماند. خانواده ایرانی کنونی تضادی را با خود حمل می‌کند: از یک‌سو ارزش‌های خانواده سنتی در خاطره جمعی‌اش زنده است و از راه‌های مختلف کوشش می‌شود تا زنده نگه داشته شود؛ از سوی دیگر تحولات اجتماعی باعث شده تا شکل‌های مختلف انتقال ارزش‌ها به‌وجود آید. به‌عبارت دیگر، نهادهای اجتماعی که حامل ارزش‌های دیگری هستند، بیش از پیش بر خانواده اثر می‌گذارند (بهنام، 1357).

تحولاتی که در دوران جدید رخ داد، تأثیر دیگری نیز بر خانواده داشت. پیدایش دولت‌ها و وظیفه آن‌ها مبنی بر برقراری نظم و امنیت و عدالت، حیطه اقتدار و نظارت آنان را به‌گونه‌ای روزافزون، از فضای عمومی به بخش‌هایی از فضای خانگی و حریم خصوصی انسان‌ها گسترش داد. حمایت از خانواده که در گذشته به روش‌های متفاوتی وجود داشت، به فهرست

وظایف دولت‌ها افزوده شد و با پیدایش علم حقوق و تصویب قوانین، ابزار قدرتمند و مؤثری را به دست دولت‌ها داد. «حقوق را مجموعه‌مقرراتی که حاکم بر یک جامعه سیاسی است و از طرف دولت تضمین شده» (مدنی، 1386: 24) تعریف می‌کند. کارکرد اصلی حقوق، تنظیم و قاعده‌مند کردن پدیده‌های اجتماعی با توجه به واقعیات و تحولات جامعه است. اما حقوق فقط پس از پدیده‌ها و وقایع حرکت نمی‌کند؛ بلکه گاه پا را فراتر می‌گذارد و جلوتر از پدیده‌ها می‌کوشد تا برای ایجاد تغییرات در جامعه الگو و سرلوحه‌ای را ارائه دهد. بنابراین، حقوق همواره باید با نگاهی به گذشته و نگاهی پیش‌رو حرکت کند و تمام شرایط و دگرگونی‌های دوره کنونی را نیز مد نظر قرار دهد (نوربر، 1385: 55-70).

در بهار نشستن قوانین است که ابعاد مختلف موضوع و دیدگاه‌های علوم متفاوت رخ می‌نماید. لایحه حمایت از خانواده نیز از این قاعده مستثنا نیست. در چارچوب لایحه مورد بحث، ابعاد مختلف خانواده را می‌توان دید و ارتباط علوم گوناگون را که هریک وجهی از خانواده را بررسی می‌کنند، مشاهده کرد. در تمام جوامع به‌ویژه جوامع پیچیده امروز، همه اجزا و عناصر اعم از اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و حقوقی دارای پیوندی نزدیک و درهم‌تنیده‌اند. این پیوند تمام اجزا را در ارتباطی متقابل و چندسویه قرار می‌دهد و زنجیره‌ای از تأثیرها و تأثر را میان آن‌ها برقرار می‌کند. اندک تغییر در هریک از اجزای اجتماع، بی‌تردید سایر اجزا را نیز، کم یا زیاد، دستخوش دگرگونی خواهد کرد. در نظر گرفتن این ارتباط در هر سیاست‌گذاری، تصمیم‌گیری و اجرا و هرگونه پژوهش، امری بایسته است. از این‌روست که مقاله حاضر می‌کوشد تا لایحه حمایت خانواده را نه در حلقه منفرد یکی از ابعاد و علوم مرتبط، بلکه در زنجیره به‌هم‌پیوسته ابعاد جامعه‌شناختی و حقوقی نقد و تحلیل و ارزیابی کند. هرچند ابعاد دیگری نیز وجود دارد که بررسی آن‌ها نیازمند پژوهشی گسترده‌تر و فرصت زمانی بیشتر است.

روش و فرضیه تحقیق

در هر تحقیقی، شواهد را باید از جهان پیرامون گردآوری کرد. این شواهد از یک‌سو باید نظری، تحلیلی و انتزاعی و از سوی دیگر تجربی و عینی باشند؛ به این معنا که برگرفته از جهان واقعی باشند. روش پژوهش، چگونگی گردآوری و تجزیه و تحلیل داده‌های مورد نیاز

برای تأیید یا رد فرضیه را روشن خواهد کرد. فرضیه اصلی مقاله حاضر این است که در ایران معاصر خانواده دچار دگرگونی شده و لایحه پیشنهادی دولت، با وجود برخی نکات مثبت، با تکیه بر انگاره‌ای تدوین شده که این دگرگونی را در نظر نگرفته است؛ در نتیجه پاسخ‌گوی شرایط کنونی خانواده نیست. برای بررسی فرضیه، اساساً به‌روش اسنادی تکیه کردیم. به کتاب‌ها و مقاله‌هایی رجوع کردیم که داده‌های مورد نیاز را در اختیار قرار دهد. این داده‌ها ثانویه هستند که به‌صورت گوناگون به‌دست آمده‌اند. روشی را که در این تحقیق برگزیدیم، کمک کرد تا به پرسش‌هایمان پاسخ گوئیم؛ زیرا به میزانی که به پیش می‌رفتیم، در چارچوب رشته خاصی نمی‌ماندیم. اگر در بخش نخست بر منابع جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی و در بخش دوم بر منابع حقوقی تکیه کردیم، گاهی فراتر از این رشته‌ها نیز رفتیم؛ در نتیجه تأملات ما گسترش یافت. در سطح مفاهیم، هرگاه که لازم بود، با توجه به برخی داده‌ها - که فقط نظری نیستند - کوشش کردیم تا با تکیه بر واقعیات تاریخی، جامعه‌شناختی، انسان‌شناختی و حقوقی، از نظر کاربردی تمایز قائل شویم؛ بنابراین این مقاله را باید «میان‌رشته‌ای» با تکیه خاص بر جامعه‌شناسی و حقوق دانست.

تحولات خانواده در ایران معاصر و بررسی نقادانه آن‌ها، به‌این معنا که با کمک مفاهیم علوم انسانی صورت می‌دهیم، کاملاً از ارزش‌ها جدا نیست. پژوهش ما ابتدا معطوف به لایحه پیشنهادی دولت بود؛ اما با توجه به اهمیت خانواده به‌عنوان نهاد اجتماعی و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری آن بر دیگر نهادها در ایران، بررسی تحولات آن به‌نوعی خود را تحمیل کرد. در چارچوب پژوهش، در جست‌وجوی داده‌های صرفاً تجربی و عینی بودن بسیار مشکل بود؛ بنابراین کوشش کردیم تا متون مؤلفان مختلف را بررسی و نقد کنیم. از یک‌سو این متون - اسناد، کتب و مقالات - را در چارچوب شرایطی قرار دادیم که به‌وجود آمدند و از سوی دیگر ارزش‌هایی را بررسی کردیم که این متون به آن‌ها تکیه می‌کنند. مطالب و مصاحبه با افرادی را در دستور کار قرار دادیم که برخی از آن‌ها هنوز انتشار نیافته‌اند. برای مثال، از مقالاتی باید نام برد که مسئولان محترم پژوهشکده خانواده دانشگاه شهید بهشتی در اختیار ما قرار دادند که صمیمانه از آنان سپاس‌گزاریم.

مقاله پیش‌رو بخشی از نتایج پژوهشی است که با استفاده از اعتبارات پژوهشی دانشگاه شهید بهشتی انجام گرفته است. مقاله در دو فصل نوشته شده است. فصل نخست از دو گفتار تشکیل شده است. در گفتار نخست، دیدگاه برخی از جامعه‌شناسان ایرانی مطرح شده و در گفتار دوم، از نگاه جامعه‌شناختی، به بررسی تغییر نقش و جایگاه زن، مرد و فرزندان در خانواده ایرانی پرداخته شده است. در فصل دوم با تکیه بر تحلیل‌ها و داده‌های فصل نخست، ابعاد حقوقی لایحه اخیر حمایت از خانواده را کاویده‌ایم. در پایان نیز بر اساس بررسی‌ها و واکاوی‌ها، ارزیابی نهایی بیان شده است. همچنین، پیشنهادها و راه‌حل‌هایی که می‌تواند در تصویب نهایی لایحه مؤثر افتد، ارائه شده است. رویکرد این مقاله، تشریحی - انتقادی است.

فصل اول: کدام خانواده؟

در ابتدا تحول خانواده ایرانی را از خلال دیدگاه برخی جامعه‌شناسان و سپس تغییر نقش مردان، کودکان و به‌ویژه زنان در این نهاد اجتماعی بررسی می‌کنیم.

گفتار اول: تحول خانواده در ایران در نگاه جامعه‌شناسان

جمشید بهنام معتقد است در ایران در دوران‌های طولانی، شکلی از خانواده گسترده وجود داشت که بر اساس شریعت اسلامی و سنت‌های ایرانی شکل گرفته بود. خانواده‌ای که دین و سنت و شیوه تولید اقتصادی جوامع کشاورزی مبانی آن را تشکیل می‌داد. این خانواده بر «پدرتباری» و «پدرمکانی» و «اولویت جنس مذکر» استوار بود و سازمان مرتبی داشت که زیرنظر پدر اداره می‌شد. خانواده واحد تولید و مصرف بود و این امر نه تنها در روستاها، بلکه در شهرها نیز - که مراکز مهم صنایع دستی بودند - به چشم می‌خورد. منزلت اجتماعی زن ناچیز بود و به فرزند آوردن و انجام کارهای خانگی محدود می‌شد. فرزندان نام و نشان از پدر می‌بردند و سرای خانوادگی نسل‌های متعدد را در خود جای می‌داد و پاسدار سنت‌ها بود. مقررات ازدواج، طلاق، ارث و نگهداری از فرزند بر فقه اسلامی استوار بود و روابط افراد خانواده بر سلسله‌مراتبی بنا شده بود که همه آن را قبول داشتند. خانواده ایرانی در دوره اسلامی ناشناخته است و اگر هم در کتاب‌هایی یادی از آن شده، آن را بر اساس الگوی

خانواده اسلامی وصف کرده‌اند؛ درحالی که اگر جنبه‌های حقوقی آن را کنار بگذاریم، در این دوره هم خانواده ایرانی سیمای خاصی داشته که آن را از خانواده در سایر ملل اسلامی ممتاز می‌کرده است. بهنام اشاره می‌کند برخورد با تمدن صنعتی غرب و نتایج آن (مانند تغییر ساخت اقتصادی جامعه، رواج شهرنشینی و دخالت دولت) در چند دهه اخیر موجب تغییرات اساسی در این شکل از خانواده و به‌ویژه شکل شهری آن شده است (بهنام، 1357: 9-11).

شهبلا اعزازی در بررسی سیر تحول خانواده در ایران دوران گذشته، با اذعان به ناچیز بودن اطلاعات موجود درباره ویژگی‌های خانواده در دوران گذشته ایران، اشاره می‌کند که به‌صورت کلی ادعا می‌شود روابط خانوادگی در طبقات بالا و مرفه جامعه با طبقات پایین متفاوت بوده است. برای مثال، اگر زنان اشراف از هر نوع فعالیت تولیدی به دور بودند، زنان روستایی و زنان طبقات پایین در این فعالیت‌ها شرکت می‌کردند. از نظر اعزازی، اطلاعات مربوط به ویژگی‌های خانواده را - که البته اغلب به دوره قاجار مربوط می‌شود - می‌توان از راه دو دسته از منابع و اسناد شناسایی کرد: دسته اول خاطرات، زندگی‌نامه‌ها و نوشته‌های بزرگان و افراد خانواده‌های سرشناس درباری است که بیشتر حاوی اطلاعاتی در مورد زندگی خانواده‌های اشراف و طبقات بالای جامعه است.

زندگی خانوادگی اشراف وابسته به شرایط سیاسی و اقتصادی خاص آن‌ها بود و خانواده بیشتر... بر اساس روابط سیاسی اقتصادی شکل گرفته بود. در نتیجه، روابط میان افراد متفاوت با روابط خانوادگی افراد عادی جامعه بود. خانواده‌های اشراف ایران به‌خصوص به علت چندهمسری، داشتن صیغه و کنیزهای فراوان با هیچ نوع خانواده دیگری قابل مقایسه نیست (اعزازی، 1387: 47-49).

دسته دوم منابع، سفرنامه‌هایی هستند که توسط خارجی‌ان نوشته شده‌اند. در برخی از این سفرنامه‌ها درباره زندگی خانوادگی توده مردم مطالب مفیدی وجود دارد؛ اما از آنجا که اکثر مسافران خارجی مرد بودند و زندگی خانوادگی جزئی از محرمات ایرانی بود، حتی هنگام پرس‌وجو در مورد خانواده نیز با سکوت ایرانیان روبه‌رو می‌شدند و در نتیجه، اطلاعات آن‌ها در مورد خانواده بسیار ناقص است (همان‌جا).

تقی آزاد ارمکی به‌لحاظ تاریخی، مراحل تحول خانواده در ایران را به سه دوره تقسیم می‌کند: دوره ایران باستان، دوره اسلامی (از قرن ششم میلادی تا نیمه دوم قرن هجدهم) و دوره جدید (از نیمه دوم قرن هجدهم تا دوران معاصر). در دوره باستان، زندگی زناشویی به‌عنوان هسته اصلی خانواده به‌لحاظ اجتماعی بسیار اهمیت داشت و همه در پاسداری آن تلاش می‌کردند. بر اساس آموزه‌های دین زردشت، مردان در ایران باستان می‌توانستند یک زن بگیرند؛ اما امکان داشتن دو زن برای مردان طبقه نجبا، به‌دلیل توانایی مالی، مهیا بود.

شکل اصلی خانواده در ایران باستان، گسترده بوده است. اعضای خانواده گسترده در یک مکان، به استثنای دخترانی که پس از ازدواج به خانه همسرشان رفته بودند، تحت سرپرستی رئیس خانواده به‌سر می‌بردند. در دوره ساسانی، سن ازدواج دختران 15 سال و برای پسران 20 بوده است (آزاد ارمکی، 1386: 62).

در این دوران، پنج نوع زناشویی وجود داشت: تک‌همسری، چندهمسری، ازدواج استقرازی، ازدواج با دو زن و ازدواج با محارم. ازدواج استقرازی، ازدواج با دو زن و ازدواج با محارم در مقایسه با تک‌همسری و چندهمسری اهمیت بیشتری داشت؛ اما با وجود امکان اجتماعی ازدواج یک مرد با بیش از یک زن، فقط مردان طبقه اشراف، به‌دلیل توانایی مالی، می‌توانستند این کار را انجام دهند. ازدواج استقرازی بیشتر در میان طبقات متوسط آن زمان رایج بود. در این نوع ازدواج، زن از مرد دیگری، مثلاً به‌دلیل بیماری یا مرگ همسر اول مرد، به‌طور موقت و با زمان محدود قرض گرفته می‌شد تا از کودکان مرد نیازمند مراقبت کند. مرد موظف بود امرار معاش زن استقرازی را عهده‌دار شود و کودکانی که در جریان زناشویی استقرازی متولد می‌شدند به شوهر اصلی، و نه شوهر بدلی، تعلق داشتند. از آنجا که برتری نژادی برای اشراف ایرانی در آن زمان اهمیت زیادی داشت، برای جلوگیری از اختلاط نژادی و طبقاتی، برخی از اشراف به ازدواج با محارم اقدام می‌کردند. در دوره ساسانی این نوع ازدواج در معرض نابودی بود.

در دوره اسلامی در جامعه ایران، تشکیل خانواده برای تولیدمثل، تربیت انسان مسلمان و انتقال میراث فرهنگی و تشکیل جامعه معتدل ضروری تلقی می‌شد.

خانواده ایرانی در دوره اسلامی در مقایسه با ایران باستان تغییراتی یافت: 1. زنان حق مالکیت یافتند. 2. ازدواج استقرازی و ازدواج با محارم منسوخ شد. 3. پاک‌دامنی زنان و

مردان مهم شناخته شد. 4. ازدواج اصل و اساس تشکیل خانواده شمرده شد. 5. تفاوت‌های اجتماعی به تفاوت‌های خانوادگی (اصل و نسب و هویت خانوادگی) معطوف شد. 6. چندهمسری و ازدواج موقت با شرایط خاص از قبیل استطاعت مالی و تأیید عرف اجتماعی تأیید شد (همان‌جا).

در دوران جدید در ایران که از شکل‌گیری سلسله قاجار شروع می‌شود، خانواده با جامعه رابطه تعامل‌گرایانه پیدا کرد. قبل از رویارویی جامعه ایران با مدرنیته، خانواده سنتی و گسترده شکل غالب خانواده بود. از نیمه دوم قرن نوزدهم، مصادف با دوره حکومت ناصرالدین شاه قاجار، خانواده در ایران تغییرات بسیاری یافت که اغلب به سبب مسافرت خانواده‌های اشرافی به خارج از کشور و ورود خارجی‌ان به ایران و حشر و نشر با این افراد بود. اولین نوع تغییر در ازدواج دختران و پسران آشکار شد؛ زیرا زنان دربار با نشست و برخاست با زنان و خانواده افراد خارجی و متأثر از آن‌ها، علایق جدیدی در همسرگزینی پیدا کردند و در انتخاب همسران خود نقش بیشتری یافتند. به علاوه، تحصیلات، مشارکت اجتماعی، آزادی زنان و... شرایط جدیدی را برای خانواده ایرانی رقم زد. مهم‌ترین زمینه اثرگذار در تغییر سرنوشت زنان، بالا رفتن سطح سواد آنان بود که بر اثر آن مشارکت زنان در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی زیاد شد. آزاد ارمکی زمینه‌ها و عوامل مؤثر بر تغییر خانواده ایرانی از وضعیت سنتی به جدید را تحت تأثیر شرایط متعدد جهانی، ملی، منطقه‌ای و درون‌خانوادگی بررسی می‌کند. بنابه گفته او، ورود ایران به دوره جدید همراه با اقتضائاتی از قبیل شهرنشینی، اقتصاد صنعتی، توسعه نظام اداری، توسعه شبکه حمل و نقل، گسترش وسایل ارتباط جمعی، و پدیدآمدن نهادهای جدید اجتماعی مانند آموزش و پرورش، دانشگاه و... بود و به مرور زمان شرایط و امکانات جابه‌جایی افراد در سطح ملی و بین‌المللی ایجاد شد. جابه‌جایی چه در سطح محله‌ای، ناحیه‌ای، استانی و ملی و چه در سطح جهانی، با تغییرات اساسی در نگرش، باور و رفتار افراد همراه بود و تحولات زیادی در ساختار خانواده پدید آورد. در عین حال، ضرورت نقش‌آفرینی زنان و مشارکت سیاسی آنان و آگاهی اجتماعی از وظایف، اهداف، نقش و توانایی زنان در دوره جدید موجب تحول در ساختار خانواده ایرانی شد. همچنین، به نظر آزاد ارمکی، سبک زندگی جدید و به‌طور خاص توسعه بازارهای جدید، مجتمع‌های آپارتمانی، فروشگاه‌های مواد

غذایی، سالن‌های فرهنگی و اجتماعی و... در تغییر در روابط خانوادگی نقش زیادی داشت (آزاد ارمکی، 1386: 61-71).

در سده گذشته، خانواده هسته‌ای در اکثر جوامع به شکل متداول زندگی خانوادگی تبدیل شد. با رشد صنایع و گسترش شهرنشینی، خانواده هسته‌ای با تعریف رایج زن و شوهر و فرزندان ازدواج‌نکرده، درصد بالایی از انواع خانواده‌ها را تشکیل می‌دهد. ازجمله در ایران هنوز هم، با توجه به آمار، خانواده هسته‌ای چه در شهر و چه در روستا غلبه دارد. بر اساس آمار سال 1375، در ایران خانواده هسته‌ای بیشترین درصد خانواده‌ها را به خود اختصاص می‌دهد (71 درصد). درحالی که فقط 4 درصد خانواده‌ها در ایران دارای ویژگی خانواده گسترده هستند (سالنامه آمار ایران، 1375: 44). در کنار انواع خانواده‌های ذکرشده، حدود 5 درصد از خانواده‌ها نیز فقط شامل سرپرست و فرزندان هستند؛ به این معنا که فقط یکی از مادر یا پدر در خانواده حضور دارند. این آمار حاکی از آن است که ساختار خانواده هسته‌ای بر جامعه روستایی و شهری ما حاکم است.

از لحاظ عددی، خانواده‌های ایرانی شامل زن، شوهر، فرزندان و احتمالاً یکی دو نفر از خویشاوندان می‌باشد. برای خانواده هسته‌ای نمی‌توان صرفاً بر ویژگی‌های عددی تأکید کرد؛ چرا که نوع روابط، همسرگزینی، دلایل تشکیل خانواده، تقسیم نقش زن و مرد در خانواده، برابری میان اعضای خانواده هسته‌ای را از انواع دیگر ممتاز می‌کند (اعزازی، 1387: 96).

در شهرها و بسیاری از مناطق روستایی، مؤلفه‌های خانواده‌های امروزی در ایران عبارت‌اند از: داشتن خانواده‌ای کم‌جمعیت که در پایگاه اجتماعی امن به تولیدمثل، محافظت، اجتماعی کردن، تنظیم روابط جنسی و عاطفی می‌پردازد. این روابط را فقط می‌توان در کارکردهای خانواده هسته‌ای مشاهده کرد. این مؤلفه‌ها در حال تحول‌اند؛ تحولاتی که به تغییرات گسترده‌تر در ساختار خانواده منجر شده‌اند؛ مانند 1. گذر از «پدرمکانی» که عاملی در تعدیل هرم قدرت زنان است و با کم‌رنگ شدن آن در خانواده هسته‌ای، موجب تغییراتی در نقش زن، مرد و فرزند و ارتقای زنان و فرزندان می‌شود. 2. کاهش کمی فرزندان که موجب رهایی زن از اقتضای طبیعی می‌شود و به تبع آن، زن مجال بیشتری برای ارتقای تحصیلی،

کسب درآمد شغلی و مشارکت اجتماعی در جامعه پیدا می‌کند. تفاوت‌هایی که خانواده هسته‌ای را از دیگر انواع خانواده متمایز می‌کند، عبارت‌اند از: تفاوت در ابعاد و تفاوت در کارکرد. درباره تفاوت در کارکرد خانواده هسته‌ای مطالبی بیان شد؛ اما درباره ابعاد خانواده هسته‌ای باید گفت این نوع خانواده در مقایسه با انواع خانواده‌های گسترده، دارای ابعاد کوچک‌تری است و از زن و شوهر و فرزندان ازدواج‌نکرده تشکیل شده است. «خانواده هسته‌ای در ایران نزدیک به 73 درصد از خانواده‌های شهری و 72 درصد از خانواده‌های روستایی را شامل می‌شود.» (سالنامه آمار ایران، 1375: 80).

از خصوصیات دیگر خانواده هسته‌ای این است که کارکردهای دیرین این شکل از خانواده بر عهده مؤسساتی خارج از محیط خانوادگی است. به علاوه، خانواده هسته‌ای هیچ‌گاه گسترش نمی‌یابد و به مجرد رسیدن فرزندان به سن قانونی و ورود آن‌ها به اجتماع به عنوان عضوی فعال، از خانواده اصلی خود دور می‌شوند و خود خانواده جدیدی را تشکیل می‌دهند. بنابراین، خانواده زن و شوهری یا هسته‌ای با پراکنده شدن اعضای آن و سپس با فوت پدر و مادر و یا در صورت جدایی آن‌ها از یکدیگر، از هم می‌پاشد. هسته‌ای شدن خانواده‌ها موجب دگرگونی در نقش‌های خانواده می‌شود که در ارتقای نقش و جایگاه زنان و کودکان مؤثر است.

گفتار دوم: تغییر نقش و جایگاه در خانواده معاصر ایرانی

خانواده مانند آموزش، اقتصاد، سیاست، دین و... نهادی اجتماعی است. از دیدگاه جامعه‌شناختی، نهادها را انسان‌ها می‌سازند و اگر همین انسان‌ها به عنوان کنشگران اراده کنند، می‌توانند ساختار آن‌ها را دگرگون کنند. در این نگاه، نهاد خانواده پدیده‌ای ذاتی و جوهری نیست که یک قوم یا ملت یا تمدنی بخواهد تعریفی از آن ارائه دهد و آن را جاودانه کند. از دیدگاهی کلی، خانواده را می‌توان به «هسته‌ای» و «گسترده» (خانوار) تقسیم کرد. خانواده هسته‌ای از افرادی تشکیل شده است که بر اثر ازدواج یا توافق با هم زندگی می‌کنند و احتمالاً دارای فرزندان نیز هستند که معمولاً تا دوران بلوغ از آن‌ها نگهداری می‌کنند. در جامعه‌ای که انگاره‌ها و ساختارهای سنتی‌اش با چالش روبه‌رو می‌شود، نقش و کارکرد نهادهای اجتماعی به صورت عام و نهاد خانواده به صورت خاص دگرگون می‌شود. در جامعه سنتی، خویشاوندی

پایه و اساس سازمان اجتماعی است؛ ولی در جامعه مدرن و در حال گذار به مدرنیته، این نقش کم‌رنگ‌تر می‌شود. نهاد خانواده کارکردهای متفاوتی به عهده دارد. جامعه‌پذیری افراد ابتدا در خانواده صورت می‌گیرد. در جامعه سنتی، نهاد خانواده یکی از مهم‌ترین نهادهای اجتماعی است که بخش مهمی از ارزش‌ها و رفتارها را به افراد انتقال می‌دهد. اما در جامعه مدرن، این نقش کم‌رنگ‌تر می‌شود؛ نهادهایی مانند آموزش، از مهدکودک تا سطوح بالاتر در جامعه‌پذیری افراد نقش ایفا می‌کنند. با روند مدرنیزاسیون، شکل خانواده دچار تحولات بسیاری شد. شرایط زندگی خانواده‌های پرجمعیت را نمی‌پسندید و افراد را به محدود کردن هرچه بیشتر دامنه خانواده وادار می‌کرد. افراد دیگر مجبور نبودند تحت لوای خانواده، نیازهای اساسی‌شان را تأمین کنند؛ زیرا دولت عهده‌دار بخشی از این مسئولیت بود و در نتیجه، بخشی از اقتدار پدر به دولت منتقل شد.

در عصر جدید، افراد امکان استقلال پیدا کردند و جامعه از هر فردی انتظار داشت خود، نقش مجزا ایفا کند و افراد به‌خاطر خودشان و کاری که انجام می‌دادند، اهمیت یافتند. نقش‌های مردان، زنان و کودکان همگی در نتیجه تحولات اجتماعی دچار تغییرات اساسی شد. با تصویب قوانینی که استخدام کودکان را محدود، و حضور آن‌ها را در مدرسه اجباری می‌کرد، وضعیت کودکان هم تغییر کرد. فرزندان دیگر به‌عنوان نیروی کار مطرح نبودند و دوران مهمی به نام «کودکی» مطرح شد. برخلاف خانواده گسترده که در آن، فرزندان از زمانی اهمیت می‌یافتند که وارد چرخه تولید و مسئولیت‌پذیری می‌شدند، در خانواده هسته‌ای کودک از بدو تولد دارای شخصیت است (اعزازی، 1387: 9).

نقش و جایگاه زن ایرانی

در چند دهه اخیر نقش و جایگاه زنان در جامعه ایران دگرگون شده است. در گذشته نه‌چندان دور، زنان در حاشیه مناسبات اجتماعی و سیاسی و فضای عمومی قرار داشتند. با ورود به عرصه‌های مختلف و به‌ویژه با افزایش میزان سواد و گسترش آموزش عالی تا اندازه‌ای به توانمندی‌های خود آگاه شده و خواهان سهم بیشتری از مدیریت جامعه به‌صورت عام و خانواده به‌صورت خاص شده‌اند و انتظار پایگاه و موقعیت بالاتری را دارند. اگر در گذشته

نه‌چندان دور این مطالبه متعلق به بخش کوچکی از زنان بود، امروزه با حضور بیشتر آنان در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی و پیوستن جمع شایان توجهی از دختران طبقات پایین‌تر و سنتی‌تر جامعه به جمع نخبگان، به یک خواست همگانی تبدیل شده است. در تغییر وضعیت زنان عوامل متعددی مانند آموزش، اشتغال، مشارکت زنان و... تأثیر بسزایی داشته است (باقری، 1382).

ژاله شادی‌طلب با تفکیک سه دوره از تاریخ معاصر ایران، به تحلیل و بررسی موشکافانه وضعیت زنان در حوزه‌های مختلف پرداخته است (1381: 304). در دو دهه پیش از انقلاب، دیدگاه دولت‌مردان از توسعه، دیدگاه اقتصادی بود و مجموعه اهداف، سیاست‌ها و برنامه‌های عمرانی دولت به دیدگاه نوسازی بسیار نزدیک بود. به دنبال این سیاست، تعداد زنان شاغل افزایش یافت و قسمت چشمگیر این افزایش در بخش صنعت و سپس در بخش خدمات (عمومی، اجتماعی و شخصی) متمرکز شد. در دهه اول بعد از انقلاب، تغییر ساختاری سریع یک ضرورت تلقی می‌شد. در این دوران، در قوانین خانواده تغییرات مهمی به‌وجود آمد. اجرای سیاست‌های دولت در زمینه خانواده موجب تغییر هنجار و ارزش‌های پذیرفته‌شده قبل از انقلاب در مورد تک‌همسری شد و نیمی از توده مردم می‌خواستند از این امتیازها بهره‌مند شوند. در میانه دهه دوم بعد از انقلاب، قوانین و مقررات خانواده مورد توجه قرار گرفت. تغییرات از طراحی یک فرم قرارداد جدید برای ازدواج شروع شد تا زنان بتوانند پیش از تشکیل خانواده، آنچه را می‌خواهند داشته باشند، به تأیید رسمی برسانند. ارتقای سطح آموزش در ایران باعث شد از قدرت انحصاری مردان کاسته شود؛ به‌گونه‌ای که موافقان مشارکت و مشورت در تصمیم‌گیری‌ها افزایش بسیاری یافت و بسیاری بر این عقیده‌اند که همسر در انتخاب روش زندگی باید آزادی عمل داشته باشد. مشارکت زنان در تصمیم‌گیری‌های خانواده علاوه بر جامعه شهری در جامعه روستایی نیز در حال شکل‌گیری است (همان، 32).

تغییرات قانونی، باعث دگرگونی در وضع زنان شد و زنان به‌تدریج در حیطه‌های گوناگون خانوادگی، شغلی و اجتماعی وارد شدند. امکان آموزش، ورود به دانشگاه، اشتغال در مشاغلی که قبلاً خاص مردان بود، داشتن حق رأی و حق انتخاب شدن و مشارکت در امور اجتماعی و سیاسی کشور، از موارد پیشرفت زنان بوده است. به‌علاوه،

قوانین کار حمایت‌های خاصی از زنان را مطرح کرد؛ مانند محدودیت در انجام کار شبانه یا زیان‌آور، مرخصی زایمان و ایجاد مهدکودک در محیط کار را به‌تصویب رساند. هرچند که در قوانین خانواده کمتر شاهد تغییر اساسی بوده‌ایم.

الف. اشتغال زنان و پیامد آن در خانواده

نهاده‌ها و هنجارهای جامعه تغییرپذیرند. دگرگونی‌هایی در جامعه ایران به‌صورت عام و در خانواده به‌صورت خاص ایجاد شده است. اشتغال زنان یکی از این دگرگونی‌هاست که باعث شده تا انگاره سنتی پدر-مردمحور با چالش‌های جدی روبه‌رو شود؛ انگاره‌ای که زندگی زنان را اساساً در فضای خانگی می‌بیند. البته، انگاره سنتی جدیدی را شاهد هستیم که گامی فراتر از سنت است و به حضور زنان در برخی فعالیت‌های اجتماعی مثبت نگاه می‌کند؛ اما هنوز خودفرمانروایی آنان را باور ندارد. حضور و اشتغال زنان در عرصه اجتماعی به‌عنوان یک هنجار در شهرهای متوسط و بزرگ نهادینه شده است. در نتیجه، با دگرگونی انگاره‌ای-ساختاری روبه‌رو هستیم؛ به این معنا که دیگر جایگاه طبیعی زن را نمی‌توان در خانه جست‌وجو کرد. البته، خیلی هم نباید خوش‌بین بود. باید میزان دخالت آنان را در تصمیم‌گیری درباره سرنوشتشان مورد توجه قرار داد. برای مثال، می‌توان از فاصله زیادی که بین دختران و زنانی که تحصیل می‌کنند و تعدادی از آنان که جذب بازار کار می‌شوند، نام برد. فقط نباید بر عامل بحران بیکاری و کمبود شغل تکیه کرد؛ باید به عامل انگاره پدر-مردمحور نیز توجه کرد که تحصیل دختران و زنان را پذیرفته؛ اما هنوز با اشتغال آنان مشکل دارد.

در انگاره پدر-مردمحور چهره اجتماعی مرد بسیار مهم است. به دلایل ناموسی است که بیشتر با اشتغال زن مخالفت می‌شود. به این معنا که زن شاغل (دختر، خواهر و همسر) بیشتر در معرض نگاه و اعمال «غیراخلاقی» دیگران قرار می‌گیرد. اما دلیل مهم‌تری وجود دارد که در ناخودآگاه این مرد نهفته است و آن این است که نمی‌تواند تحمل کند دختر، خواهر یا همسرش تحت فرمان مرد دیگری باشد. در انگاره پدر-مردمحور، اگر زن فراتر از ارتباط با محرم، با دیگران ارتباط داشته باشد، بالقوه برای نظم اخلاقی جامعه زیان‌آور است. هنگامی که دختر یا همسر شغل بیرونی دارد، در انگاره پدر-مردمحور همیشه این نگرانی هست که

دیگران از شکسته شدن حرمت ناموسی او حرف نزنند. برخی از مردان ترجیح می‌دهند که دختر یا همسرشان در اداره دولتی کار کند تا در شرکت خصوصی. شغل معلمی بهتر از کار در کارخانه پذیرفته می‌شود؛ زیرا معلم بیشتر با کودکان و نوجوانان سروکار دارد، در صورتی که در کارخانه، زن با کارگران و کارفرمایان مرد در ارتباط است (ناجی راد، 1382).

بسیاری از زنان به دلایل اقتصادی مجبور به کار در خارج از منزل می‌شوند. با این حال، نگرش جامعه و شوهران این است که زنان در دو حیطه متفاوت کار را به‌خوبی انجام دهند. نتیجه این نگرش، فشار مضاعف بر زنان است. زنان، چه شاغل چه خانه‌دار، بیشتر از مردان در امور خانه مسئولیت دارند و دسترسی آن‌ها به منابع مادی خانواده محدودتر است. راه‌حل از میان بردن فشار مضاعف، تشویق زنان به خانه‌داری نیست؛ بلکه نگرش اجتماعی به این پدیده باید دگرگون شود. تشویق زن‌ها به انجام فعالیت‌های اجتماعی و دادن امکانات به آن‌ها کافی نیست؛ بلکه باید همراه آن نگرش تقسیم نقش سنتی در خانواده دگرگون شود تا از ایجاد شرایط تنش‌آفرین در خانواده کاسته شود. در زمینه عوامل مؤثر بر اشتغال زنان می‌توان از افزایش میزان شهرنشینی و میزان تحصیلات، توسعه اقتصادی و کاهش میزان باروری و افزایش نقش زنان در بازار کار نام برد (صادقی، 1383). همان‌گونه که پیشتر یادآوری شد، از نظر انگاره‌ای و ساختاری، اشتغال زنان دیگر نهادینه شده است؛ اما طبقات و گروه‌های مختلف به این پدیده یکسان نگاه نمی‌کنند. در طبقه پایین اشتغال یک ضرورت است؛ درحالی که در طبقه متوسط و بالا ممکن است به‌عنوان مسئولیت و رهایی از فضای بسته خانه نگریسته شود. در جامعه ایرانی بسیاری از زنان مطلقه مجبورند کار کنند و این امر تا اندازه‌ای با انگاره پدر-مردمحور در تضاد قرار می‌گیرد. داشتن شغل به رهایی آنان از سلطه کمک می‌کند. همان‌قدر که از کمک والدین و برادران بی‌نیاز می‌شوند، به همان میزان زن مطلقه آزادی عمل بیشتری پیدا می‌کند.

درباب اشتغال و مشارکت زنان نیز، به‌طور کلی، زنان تحصیل‌کرده در دوره جدید توانسته‌اند به مشاغل مهمی دست یابند. با وجود محدودیت‌ها و موانع برای اشتغال زنان، شواهد نشان‌دهنده بهبود نسبی وضعیت اشتغال و افزایش مشارکت زنان در ساختار شغلی کشور است. البته، با اینکه سطح تحصیلات زنان در مقایسه با گذشته و در مقایسه با مردان

تغییر زیادی کرده است، همچنان بین سطح تحصیلات زنان و نوع اشتغال آنها تناسب وجود ندارد. تبعیض جنسیتی در ایران موجب شده است تا زنان دارای شرایط مساوی با مردان به لحاظ سطح تحصیلات و توانایی انجام کار، نتوانند مانند مردان مشاغل مورد نظرشان را انتخاب کنند (آزاد ارمکی، 1382: 79-82). نگاه برخی دختران به تحصیلات ابزاری است؛ به این معنا که اگر زندگی مادی خوبی نداشته باشند یا همسر خوبی پیدا نکنند، بدون تکیه‌گاه می‌مانند؛ یا اگر زندگی‌شان به بن‌بست رسید و طلاق گرفتند، بتوانند کار کنند. برخی از این دختران شاغل می‌شوند؛ اما پس از ازدواج دیگر کار نمی‌کنند (مقصود، 1383) که دلایل مختلفی ممکن است داشته باشد: 1. دختر خود مجبور می‌شود تا مقدمات ازدواج (جهیزیه و...) را فراهم کند. 2. مخالفت همسر یا خانواده او موجب کار نکردن دختر می‌شود (گاهی خانواده به دختر خودشان اجازه اشتغال می‌دهند؛ ولی با اشتغال عروسشان مخالفت می‌کنند). 3. برخلاف تصور اولیه، دختران احساس می‌کنند اشتغال نه تنها باعث آزادی و رهایی آنها نمی‌شود؛ بلکه بنابه دلایلی به استثمارشان نیز منجر می‌شود: الف. مشکلات و سختی‌های محل کار؛ ب. مسئولیت‌های خانگی اساساً بر دوششان باقی می‌ماند؛ ج. بخشی از درآمدشان را باید به خانواده خود بدهند. در چنین وضعیتی، اشتغال زنان رهایی‌بخش نیست و به آزادی بیشتر آنان منجر نمی‌شود؛ به‌ویژه هنگامی که برخی از مردان احساس می‌کنند درآمد زن لازم نیست و زیاد به آن تکیه نمی‌کنند. هرچند مستقیم و غیرمستقیم از آن بهره می‌برند؛ در مخارج روزمره زندگی از آن کمتر استفاده می‌کنند؛ زیرا فکر می‌کنند کار زنان موقتی است. با افزایش بحران اقتصادی، بیکاری و فقر، زنان مجبور می‌شوند به فکر اشتغال بیفتند تا بخشی از مسئولیت مالی خانواده را بر دوش گیرند. انگاره پدر-مردمحور مجبور می‌شود تا خود را با شرایط جدید تطبیق دهد و مسائلی را تحمل کند که چند دهه پیش امکان‌پذیر نبود. دگرگونی‌ای که اشتغال زنان ایجاد می‌کند، فراتر از جنبه اقتصادی است؛ زیرا موجب می‌شود تا زنان وارد عرصه و قلمروی شوند که در جامعه سنتی در انحصار مردان بود. در چنین شرایطی اراده‌ای می‌کوشد تا «نظم اخلاقی خانگی» را به فضای عمومی بکشانند.

پس از دهه 1340، با شهرنشینی فزاینده ایرانیان روبه‌رو شدیم و جامعه به لحاظ ساختاری دچار دگرگونی‌هایی شد. شهر دیگر فضایی نیست که «شهری‌ها» در آن زندگی

می‌کنند و در اطراف آن روستاییان سکنی گزیده باشند. شهر فضایی است که برای روستاییان جاذبه‌های فراوانی دارد و مهاجرپذیر شده است. افرادی که از افق‌های مختلف می‌آیند و روحیه جماعتی - روستایی دارند، در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. در روحیه جماعتی - روستایی، نظم اجتماعی و اخلاقی درهم تنیده‌اند. روند مدرنیزاسیون (تمایز شدن نهادهای اجتماعی: آموزش، اقتصاد، خانواده، سیاست، دین و...) باعث شد زنان وارد عرصه آموزش و سپس وارد بازار کار شوند؛ هم‌بستگی‌های قبیله‌ای - روستایی - تباری کم‌رنگ شد و رابطه میان «قلمرو خانگی» و «قلمرو اجتماعی» دچار تحولات عمیقی شد که «نظم اخلاقی» می‌خواهد آن را کنترل کند. اراده و درک فقهی - الهیاتی - ایدئولوژیک می‌خواهد فضای عمومی و خصوصی را اخلاقی کند. سیاسی کردن فزاینده الهیات و درک ایدئولوژیک از دین، در شرایطی صورت می‌گیرد که جامعه با دگرگونی‌های انگاره‌ای - ساختاری روبه‌رو شده است. هدف چنین درکی از دین، گسترش اخلاق خانوادگی پدر - مردم‌محور بر کلیت جامعه و فضای شهری است. اگر چنین درکی به زنان اجازه ورود به اجتماع را می‌دهد، ولی در رأس قرار گرفتن آن‌ها را مخالف شریعت اسلام می‌داند (Kian, 2005: 89-123).

انگاره و ساختار جامعه ایران دگرگون شده است و محصور کردن زنان در «قلمرو خانگی» امکان‌پذیر نیست. اما اراده‌ای کوشش می‌کند تا انگاره و ساختار پدر - مردم‌محور را از نو فعال کند. این اراده، این گفتمان را دامن می‌زند که جامعه به انحراف کشیده شده است و باید به «ریشه‌های فرهنگی» خویش برگردد. در این گفتمان تلاش می‌شود تا از راه‌های مختلف، جامعه هدایت شود تا به «صالت خویش» برگردد. مقدس کردن فضای عمومی - سیاسی - حقوقی طرحی است که درک خاصی از دین می‌خواهد آن را از نو زنده کند. اما شهرنشینی جدید آن را به چالش می‌کشد و در برابر آن مقاومت می‌کند. درواقع، در شهر افراد بیشتر به این گرایش دارند که در فضای ناآشنایی و گمنامی، حقوقشان مورد احترام قرار گیرد.

ب. نقش زنان در بازتولید روابط سلطه

منشأ سلطه‌ای که زنان متحمل می‌شوند به روحیه مردانه برنمی‌گردد؛ بلکه در انگاره و ساختار پدر-مردمحوری ریشه دارد که خود زنان در آن نقش دارند و خود را در آن می‌یابند؛ به‌ویژه هنگامی که پای منافع فردی‌شان در میان باشد. در نظام سلطه، زنان در بازتولید روابط اجتماعی‌ای که در آن شرکت می‌کنند، الزاماً نقش واکنشی ندارند و در این بازتولید نقش‌های گوناگونی ایفا می‌کنند. باید فراتر از این ذهنیت رفت که بر مبنای آن ساختار پدر-مردمحور بر زنان تحمیل می‌شود و راهی برای خروج از آن ندارند. به عبارت دیگر، باید فراتر از ذهنیتی رفت که می‌خواهد زنان را همیشه قربانی پدر، شوهر، برادران یا پسران در نظر گیرد. خود زنان نیز در انگاره و ساختار پدر-مردمحور نقش دارند. برخی زنان، به‌ویژه وقتی مادر می‌شوند، در تداوم این انگاره-ساختار نقش فعالی دارند. به عبارت دیگر، در عین حال که زنان تحت سلطه مردانند، دارای قدرت نیز هستند. اکثر اوقات شنیده می‌شود که مادری می‌گوید: شوهرم رفتار خیلی تند و سختی با من داشته و دارد. اما همین زن-مادر از رفتار سلطه‌جویانه و تحکم‌آمیز همسرش با فرزندان، به‌ویژه با دخترانش حمایت می‌کند. اکثر اوقات درگیری و تنش در خانواده میان زن و مرد نیست؛ بلکه میان زن (عروس) و مرد (شوهر) و زن (مادرشوهر) است. در خانواده پدر-مردمحور، عروس همیشه باید در برابر مادرشوهر کوتاه بیاید و احترام پدر و مادرشوهر را حفظ کند.

در نظام سلطه بر زنان، ساختار خانوادگی و نظام هنجاری نیز نقش دارند. شدت این سلطه بر اساس وضعیت هر زن متفاوت است. از نگاهی کلی، با چهار نوع زن در خانواده نابرابر روبه‌رویم: 1. مادرشوهر که پدر-مردمحور است؛ 2. همسر بدون شغل که پدر-مردمحور است؛ ولی منتظر است که خود مادرشوهر شود. این دو نفر گاه نقش متضاد نیز دارند: با عرویشان پدر-مردمحورند ولی با دختر و خواهرشان از حقوق زن دفاع می‌کنند؛ 3. همسر شاغل که اغلب طلاق در چنین وضعیتی اتفاق می‌افتد؛ 4. دختر که اکثر اوقات مخالف پدر-مردمحوری است.

در جامعه سنتی، خانواده اساساً بر روابط نابرابر استوار است و ساختار تمام جوامع پدر-مردمحور که به لحاظ تاریخی بسیار زیاد هم هستند، بر سلطه مرد بر زن استوار است. در چنین خانواده‌ای زن همیشه یک قیم دارد. در تمام این جوامع آموزش داده می‌شود که نابرابری در

طبیعت وجود دارد و از اراده‌ای فراتر از خود انسان‌ها سرچشمه می‌گیرد. تعرض به ساختار نابرابر و ناعادلانه‌ای که به سود مردان تمام می‌شود، باعث می‌شود تا افرادی مدعی شوند که درواقع نظم طبیعی مورد تعرض قرار می‌گیرد. مبارزه زنان برای رهایی از سلطه مردان مشروع است؛ اما برابری زن و مرد در یک انگاره اجتماعی برابری طلب، امکان‌پذیر است. به عبارت دیگر، نباید منتظر بود که این نابرابری با فرمان‌ها و قواعد حقوقی الزاماً تغییر کند.

با توجه به آنچه گفته شد، چندین عامل موجب تغییر نقش زنان در خانواده شده است. از عوامل مؤثر بر تغییر نقش زنان می‌توان «آموزش» را نام برد که موجب تغییر نگاه دختران و زنان می‌شود. در جامعه امروز با پدیده جدیدی به نام «انتقام پسران» روبه‌رو هستیم که مختص جامعه ما نیست و حتی در حومه شهرهای بزرگ کشورهای غربی مثل پاریس و یا کشورهای آفریقایی نیز دیده می‌شود. امروزه، با موفقیت روزافزون دختران از طریق آموزش و اشتغال روبه‌رویم و این روندی کلی است. پسران گاهی که عقب می‌مانند، از اهرم‌های سنتی استفاده می‌کنند تا از دختران موفق انتقام بگیرند. به این دلیل است که گاهی ظلمی را که برخی برادران بر خواهران خود روا می‌دارند، پدر و مادر خانواده سنتی روا نمی‌داشتند. عامل دوم «اقتصاد» است؛ به گونه‌ای که زنان شاغل نقش متفاوتی در خانواده ایفا می‌کنند. در ادامه، به موازات تغییر «نگرش دینی» زنان، نقش آن‌ها در خانواده نیز تغییر می‌کند. میزان تأثیرگذاری هریک از این سه عامل مشخص نیست. اما در کار تحقیقی‌ای که سال گذشته در شهر تهران انجام دادیم، آموزش، اقتصاد و نگرش دینی به عنوان سه عامل اساسی مطرح شدند. این عوامل تک‌علتی نیستند. برای مثال نمی‌توان گفت الزاماً زن تحصیل کرده همیشه به سمت اشتغال می‌رود؛ گرچه درصد زنان تحصیل کرده و شاغل زیاده‌تر شده است. نکته اینجاست که زن تحصیل کرده حتی اگر شاغل نباشد، هر رفتار سلطه‌جویانه سنتی را نمی‌پذیرد و بر همین مبنا، روابط تغییر می‌کند. یا زمانی که نگاه دینی متفاوت می‌شود، ممکن است زن، شاغل و تحصیل کرده نباشد؛ اما به دلیل تفسیر دینی جدید، در روابط با شوهر خود بازنگری می‌کند. حتی گاهی اوقات وقتی بین اعتقادات و شرعیات و نوع زندگی زن تضاد روی می‌دهد، او دیگر از لحاظ روحی نمی‌تواند رابطه سنتی را بپذیرد و ممکن است واکنش‌هایی نشان دهد که در قالب خانواده سنتی نمی‌گنجد.

نقش زنان الزاما به صورت خطی پیش نمی‌رود. ممکن است در شرایط خاصی به دلایل اقتصادی، روحی و روانی یا دلایل دیگر، برگشتی به یک وضعیت رخ دهد. این برگشت فقط به قوانین محدود نیست؛ بلکه ممکن است از لحاظ روحیات و روابط خانوادگی نیز اتفاق بیفتد. این گونه نیست که رفتارها و قوانین به صورت تحول‌گرایانه به سمت برابری‌طلبی بروند. برای مثال، سن قانونی ازدواج قبل انقلاب هجده سال بود. اولین قانون پس از انقلاب این سن را به نه سال کاهش داد و در حال حاضر سن قانونی ازدواج سیزده سال است. مثال دیگر که به نوعی پدیده جهانی هم هست، این است که در خانواده به تناسب آموزش دیدن زنان و وارد بازار کار شدن آن‌ها، شاهد نوعی رهایی بودیم. اما زنان علاوه بر کار بیرون، کار خانه را هم عهده دار شدند. شاید مردی در ذهن برابری‌طلب باشد؛ اما اساس کار خانه همچنان بر عهده زن باشد. برخی از زنان از خود می‌پرسند: «با این شیوه سر ما کلاه نرفته است؟» این شک باعث می‌شود زنان نقش خود را بازتعریف کنند. گاهی با گرایشی روبه‌رو می‌شویم که زن تمایل ندارد کار بیرون داشته باشد و به خانه برمی‌گردد؛ هرچند دیگر در جایگاه زن سنتی نیست. در رابطه سنتی، مرد که نقش تأمین‌کننده مالی خانواده را دارد، تصمیم‌گیرنده اصلی است. اما در شرایط کنونی، زن حتی وقتی شاغل نیست، روابط سنتی را نمی‌پذیرد. پس اگرچه به سمت الگوی عادلانه‌تری می‌رویم، این مسیر لزوما خطی نیست و در شرایط خاصی حالت برگشت دارد.

نقش و جایگاه مرد ایرانی

در خانواده گسترده در ایران، مردان همیشه صاحب اقتدار بوده‌اند؛ اما این اقتدار دچار دگرگونی شده است. انگاره و ساختار مردسالار خانواده گسترده می‌تواند در عادات رفتاری خانواده هسته‌ای نیز تداوم پیدا کند؛ همان‌گونه که در حال حاضر در ایران اتفاق می‌افتد. در خانواده هسته‌ای امروز، به تدریج شاهد نگرش‌های جدید در مورد نقش مرد و پدر در جامعه و خانواده هستیم. پدر خانواده سعی در برقراری رابطه احساسی و عاطفی با فرزندان و همسر خود دارد. اما یکی از علل مهم قدرت مردان و پدران در ساختار خانواده ایرانی، وجود قوانین مردسالارانه در زمینه ازدواج، طلاق، حضانت، ولایت و تعدد زوجات است.

(ضمیران و عبادی، 1375). قوانین مدنی با دامن زدن به تبعیضات جنسی مضاعف در حق زنان و کودکان و با تحدید حقوق زنان، بر قدرت مردان افزوده است. این قوانین مانع از کارکرد صحیح خانواده هسته‌ای در تغییر نقش مردان می‌شود. در قوانین مدنی ایران یکی از مواردی که موجب اقتدار مردان در ساختار خانواده می‌شود، موضوع ریاست خانواده است. ریاست خانواده از خصوصیات مردان قلمداد شده و مسئولیت و نان‌آوری خانواده از وظایف مردان شناخته شده است (Kian, 2005: 90-95).

اقتدار مرد در خانواده هسته‌ای کاهش یافته است؛ اما این به معنای افزایش اقتدار زن در خانواده و مدرسالاری نیست. اینکه این دگرگونی باعث بهبود موقعیت زنان در خانواده و یا افزایش اقتدار آن‌ها شده، محل شک و تردید است. در خانواده ایرانی، پدر هنوز قدرت نمادین به نسبت قوی را حفظ کرده است؛ اما به تدریج قدرت واقعی از دست او می‌گریزد. هریک از فرزندان بر اساس ویژگی و موقعیت اجتماعی و اقتصادی خود کوشش می‌کند تا جایگاهی به دست آورد و حتی خود را تحمیل کند. فرزند بزرگ‌تر (اغلب پسر بزرگ‌تر) کوشش می‌کند تا انگاره پدر - مدرسالاری را بازتولید کند. امروزه، با تضعیف یا حاشیه‌ای شدن نقش پدر در خانواده روبه‌رویم. این امر به معنای از بین رفتن انگاره و ساختار پدر - مدرسالاری نیست. در روند پیش‌روی ما، دیگر تصمیم‌گیرندگان اصلی فقط مردان نیستند؛ بلکه هم زنان و حتی فرزندان به‌طور مستقیم و غیرمستقیم در تصمیم‌گیری‌ها نقش دارند. درواقع، با خانواده‌ای مواجهیم که نقش‌ها در آن بازتعریف می‌شوند.

نقش و جایگاه فرزند ایرانی

در دو دهه گذشته، سطح بالای باروری در ایران تغییرات چشمگیری داشته است. محاسباتی که بر پایه اطلاعات مربوط به سرشماری عمومی نفوس و مسکن 1365 به دست آمده، حاکی از آن است که در این دوره شدت تغییر در مناطق شهری به مراتب بیشتر از مناطق روستایی بوده است. افزایش میزان باروری با کاهش سهم زنان در اشتغال توأم است و سهم آنان را به 8/9 درصد تنزل می‌دهد. بعد از سال 1365، سطح باروری دوباره سیر نزولی پیدا کرد؛ در سال 1370 به حدود 5/7 درصد فرزند و سهم زنان در اشتغال به 9/4 درصد، در 1375 به

3/1 درصد فرزند و سهم زنان در اشتغال به 12/1 درصد، و در سال 1380 به 2/3 درصد فرزند برای هر زن و سهم زنان در اشتغال به 12/16 درصد رسید.

بر اساس یافته‌ها، بین میزان مولید و اشتغال زنان در ایران رابطه منفی وجود دارد (نجاریان، 1375). بر اساس سرشماری بالا، می‌توان نتیجه گرفت یکی از عوامل کاهش میزان فرزندآوری در ایران، افزایش اشتغال زنان است؛ زیرا به‌ازای 1 درصد افزایش در باروری، اشتغال زنان در ایران 23 درصد کاهش می‌یابد. از عوامل مؤثر دیگر در کاهش کمی فرزندآوری، رواج خانواده هسته‌ای در زندگی خانوارهای شهری و روستایی در ایران است؛ زیرا یکی از کارکردهای خانواده هسته‌ای، محدود بودن ابعاد خانواده به دو یا سه فرزند است. عامل سوم، پیشرفت علم و فناوری در خانواده است که به والدین قدرت کنترل باروری را می‌دهد. این عامل به‌خودی‌خود در دگرگونی ابعاد خانواده تأثیر مهمی دارد. خانواده به کمک ابزارهای جلوگیری از تولیدمثل به شیوه طبیعی اجتناب می‌کند. کاهش تعداد فرزندان از یک‌سو و ارتقای فرزندمداری از سوی دیگر، به آزادی زنان و مشارکت آن‌ها در جامعه و در نتیجه پایایی جایگاه آنان در خانه می‌انجامد. در عین حال، این عنصر (جدایی از طبیعت) تحت تأثیر رهایی زنان و مشارکت اجتماعی آنان تقویت می‌شود تا آنجا که گاه به یک فرزند بسنده می‌شود (Ladrier, 2002: 145-156).

در جامعه امروز ایران، کودکان نقش و اهمیت بسیاری یافته‌اند؛ زیرا تولد و مرگ و میر کودکان خارج از کنترل زن و شوهر بود و زن و شوهر نه بر طبق میل و اراده خویش، بلکه بر اثر روابط جنسی صاحب فرزند می‌شدند. امکانات نگهداری از نوزاد نیز بیش از آنکه به مراقبت‌های بهداشتی خانواده وابسته باشد، به اتفاق‌های طبیعی، بیماری‌ها و قحطی بستگی داشت. این موضوع در رابطه والدین و فرزندان نقش مهمی داشت. آنان برای مقابله با غم مرگ فرزند، با فرزندان روابط فاصله‌داری برقرار می‌کردند تا در برابر مرگ نابهنگام آن‌ها ضربه کمتری احساس کنند. تنها زمانی که با پیشرفت علم پزشکی، امکان زنده ماندن کودکان افزایش یافت و پدر و مادر از زنده ماندن کودکان خود اطمینان خاطر یافتند، روابط و احساس آن‌ها با فرزندان نیز دگرگون شد (اعزاز، 1387: 132). به غیر از هسته‌ای شدن خانواده، تصویب قوانین حمایت از کودکان نیز در تغییر نقش کودکان در خانواده گام مهمی بود؛ هرچند هنوز

در میان برخی از خانواده‌های ایرانی از کودکان به‌عنوان نیروی کار و برای تأمین اقتصاد خانواده بهره‌کشی می‌کنند و خشونت روا می‌دارند. به‌علاوه، با پیشرفت علم پزشکی و توانایی کنترل فرزندآوری توسط پدر و مادر، از تعداد تولد فرزندان ناخواسته کاسته شد و اکنون بیشتر والدین با آمادگی اقتصادی و روحی لازم، صاحب فرزند می‌شوند.

روابط اجتماعی در ایران از یک‌سو بر انگاره اسطوره‌ای - دینی استوار است که در آن یک «گذشته طلایی» و هم‌بستگی خانوادگی، مهر و محبت، دوستی و عشق آرمانی می‌شود و از سوی دیگر بر واقعیت‌های عینی زندگی روزمره استوار است که بر اثر دگرگونی‌ها در ساختارها و نهادهای اجتماعی خود را نشان می‌دهند. انگاره اسطوره‌ای - دینی سستی با مشکلاتی روبه‌روست؛ ولی در حافظه جمعی باقی مانده است. همین امر باعث می‌شود تا وضعیت کنونی را بی‌ارزش بشمرند و از آینده واهمه به دل راه دهند. در چنین جامعه‌ای از یک‌سو با رشد فردیت و خانواده هسته‌ای و از سوی دیگر با انگاره اجتماعی پدر - مردسالار روبه‌رویم که از خود مقاومت نشان می‌دهد. روند مدرنیزاسیون در جامعه به فروپاشی نظام قبایلی، اصلاحات ارضی و مهاجرت روستایی منجر شد؛ اما خانواده پدر - مردسالار هنوز از خود مقاومت نشان می‌دهد.

در ایران کنونی که با گسترش شهرنشینی و تحرک اجتماعی فزاینده روبه‌روست، روابط خویشاوندی و خانواده گسترده به تدریج اهمیت خود را از دست می‌دهد. ناشناخته بودن در شهر زمینه‌ساز رفتارهای گوناگونی می‌شود که در روستاها و شهرهای کوچک کمتر امکان‌پذیر است. در چنین شرایطی، برخی، از فروپاشی انگاره‌ها و ساختارهای سنتی - جماعتی تأسف می‌خورند و خواهان بازگشت به آن‌هایند. یکی از کانون‌های بحران در خانواده کنونی ایرانی، تضاد میان حاکم کردن نظم نظارتی - جماعتی - سنتی از سوی والدین و استقلال‌طلبی فزاینده فرزندان است؛ فرزندان که در جست‌وجوی انتخاب و آزادی بیشتری هستند؛ اما با مشکلات فراوانی روبه‌رویند. در برابر سیاست‌های ناموفق، خانواده بخشی از مسئولیت‌های دولت را به دوش می‌کشد. والدین به زوج‌های جوان کمک‌های اساسی می‌کنند تا مسکن تهیه کنند؛ مسئولیت افراد سالخورده را بر عهده می‌گیرند؛ به فرزندان بیکار کمک می‌کنند و ... ، گاهی زوج جوان مجبور می‌شوند در روابط خانواده گسترده باقی بمانند که می‌تواند منبع تنش‌های

زیادی شود. از یک‌سو فاصله فکری و روحی فرزندان با والدین عمیق می‌شود و از سوی دیگر نیازمندند که با آن‌ها زندگی کنند و یا در ارتباط تنگاتنگ قرار گیرند.

خانواده یا هر نهاد اجتماعی دیگر در ذات و جوهر خود ثابت نیست و متنوع است. این تنوع لزوماً خطی نیست که از یک نقطه به نقطه دیگر برسد. در 150 سال اخیر، خانواده دگرگون شده است. خانواده ایرانی نیز دچار تحول شده است. در شهرهای کوچک، متوسط و بزرگ الگوی خانواده هسته‌ای، الگوی حاکم است. پدیده‌ای که در ایران و جوامع دیگر، حتی در مدرن‌ترین آن‌ها، رخ می‌دهد. به همین دلیل است که گاهی بر اثر شرایط اقتصادی و فرهنگی خاص، برخی افراد از کمک خانواده استفاده می‌کنند و این امر باعث این نتیجه‌گیری اشتباه می‌شود که الگو به سمت خانواده گسترده برگشته است؛ درحالی که اساساً این‌طور نیست. در شرایط خاص، افراد برای تأمین نیاز به سمت خانواده می‌روند؛ اما در سایر جنبه‌های زندگی (ازدواج، تحصیل، شغل، سیاست، دین و...) انتخاب‌گرند و الگوی حاکم بر خانواده، همچنان هسته‌ای است.

اگر از زاویه دیگر به مسئله نگاه کنیم، خانواده از زن، مرد و فرزند تشکیل شده است که هر سه عنصر در ایران معاصر تغییر کرده‌اند. برای مثال، در مورد نقش فرزند باید توجه کرد که در خانواده سنتی جامعه ما و حتی جوامع دیگر، پدیده‌ای به نام «فرزند مستقل» وجود نداشت؛ اما امروزه نقش فرزند به نقشی معنادار و دارای جایگاه تبدیل شده است. همچنین، پدیده «زن مستقل» وجود نداشت و خانواده اساساً پدرسالار و مردسالار بود. گرچه اکنون نیز الگوی برابری در خانواده حاکم نیست، دست‌کم می‌توان گفت الگوی خانواده سنتی مثل بسیاری از نهادهای اجتماعی دیگر ما با تعریف جدیدی از نقش‌ها روبه‌رو شده است. الگوی «فرزند کمتر، زندگی بهتر» از حدود سال 1350 مطرح شد. در آن دوره، به تدریج در خانواده‌های متوسط و بالای جامعه با تعداد فرزند کمتری روبه‌رو بودیم که داده‌های آماری نیز آن را تأیید می‌کند. در دو دهه اخیر، انقلاب بزرگ جمعیتی در ایران رخ داد؛ یعنی از سال 1365 به بعد، این سیر نزولی باروری فقط مختص به خانواده‌های متوسط و بالا و شهرنشین نبود؛ بلکه به اکثر روستاها هم سرایت کرد. این مسئله فقط درباره بخشی از منطقه عرب‌نشین ایران و بخشی از بلوچستان صدق نمی‌کند. کاهش باروری پیامدهای متعددی دارد؛ یکی از آن‌ها این است که

به طرف الگویی می‌رویم که در آن، به دلیل کاهش تعداد فرزندان، به فرزند بیشتر توجه می‌شود و باروری بر اساس تمایل و خواست زن و شوهر صورت می‌گیرد. در تصمیم‌گیری کلان خانواده سنتی، فرزندان نقش نداشتند. تعداد بچه‌های زیاد با نوعی بی‌توجهی به آینده آن‌ها همراه بود. امکانات مشخصی وجود داشت که بین همه تقسیم می‌شد. وقتی تعداد فرزندان کاهش می‌یابد، ما نه با فرزندسالاری، بلکه با تعیین‌کنندگی نقش فرزندان روبه‌رو هستیم؛ به گونه‌ای که سرنوشت فرزند به عامل تعیین‌کننده در نوع خرج بودجه خانواده تبدیل می‌شود. کاهش تعداد فرزندان نوعی عامل تغییر در خانواده است؛ این پدیده در چند دهه پیش در ایران وجود نداشته است.

فصل دوم: خانواده، کدامین حقوق؟

دولت با تقدیم لایحه حمایت خانواده به مجلس شورای اسلامی، واکنش‌های متفاوتی را برانگیخت. اگرچه اغلب این واکنش‌ها آنی و بدون تحقیق و کارشناسی دقیق بود، متخصصان از گروه‌ها، نهادها و علوم گوناگون نیز کوشیدند تا با موضع‌گیری در مقابل لایحه، ضعف‌ها و قوت‌های آن را بنمایانند. در این میان برخی حقوق‌دانان کوشیدند تا ابعاد حقوقی لایحه حمایت خانواده را با تحلیل و ارزیابی ضعف‌ها و قوت‌های آن بررسی کنند.²

گفتار اول: امتیازهای لایحه

با توجه به اهدافی که لایحه حمایت خانواده در پی رسیدن به آن‌هاست، مفاد لایحه می‌تواند دربردارنده نکات مثبتی باشد. مفادی که با در نظر داشتن قوانین گذشته، تجربه‌های به‌دست‌آمده، تحولات اخیر و واقعیات موجود، در صدد اصلاح و پیشرفت نظام حقوقی خانواده است.

الف. تحولات مثبت

نگاهی به مفاد لایحه نشان می‌دهد برخی از امتیازهای مثبت لایحه مهم هستند؛ امتیازهایی که می‌توانند حاکی از نوعی نگاه جدید باشند و بر تمام ابعاد خانواده اثر بگذارند. نخست، پیش‌بینی

تشکیل شعب دادگاه خانواده است.³ «متأسفانه قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب 1373 دادگاه‌های عمومی را جانشین دادگاه‌های پیشین، از جمله دادگاه‌های مدنی خاص کرد و دادگاه‌های عمومی چنان که از نام آن پیداست، صلاحیت رسیدگی به همه دعاوی از جمله دعاوی خانوادگی را داشت.» (صفایی و امامی، 1381: 15). این درحالی بود که بر اساس اصل 21 قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، دولت موظف به ایجاد دادگاه صالح برای حفظ کیان و بقای خانواده است. سرانجام، این امر در ماده یک لایحه کنونی مورد توجه قرار گرفت. دومین تحول چشمگیر، حضور مستشار زن در دادگاه خانواده است که بر اساس آن، برای نخستین بار در نظام حقوقی ایران پس از انقلاب، زنان بر مسند قضاوت می‌نشینند و در مقام مستشار، رأی آنان در پرونده مطروحه مورد توجه قرار می‌گیرد. تا پیش از این، امکان قضاوت زنان با برداشت‌هایی که از برخی منابع اسلامی صورت می‌گرفت، متناقض بود و زنان فقط در مقام مشاورانی که اختیار صدور رأی نداشتند، در دادگاه حاضر بودند. این نوآوری از این جهت دارای اهمیت است که به قضاوت مطلق مردانه در دعاوی مربوط به خانواده - که همواره یک طرف آن زنان هستند - پایان می‌دهد و امکان رسیدگی عادلانه‌تر و منصفانه‌تر را با لحاظ تمام حقایق موجود در پرونده فراهم می‌کند. تحول دیگر، ماده دو لایحه است که دادگاه خانواده را ترکیبی از یک رئیس و دو مستشار می‌داند. این مقرر با پیش‌بینی تعدد قضاات، امکان رسیدگی دقیق‌تر و منصفانه‌تر را فراهم می‌آورد. تحول دیگر، مربوط به مراکز مشاوره خانواده است. فصل دوم لایحه به مراکز مشاوره خانواده اختصاص یافته و قوه قضاییه را مکلف کرده است که طی سه سال، مراکز مشاوره خانواده را در کنار شعب خانواده برپا کند. هدف اصلی این مراکز به استناد ماده 17 لایحه، «تحکیم مبانی خانواده و جلوگیری از افزایش اختلافات خانوادگی به‌ویژه طلاق و سعی در ایجاد صلح و سازش» معرفی شده است.

ب. در آیین دادرسی

1. سن و سابقه قضایی قاضی؛ 2. عدم الزام به رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی؛ 3. استفاده از شیوه‌های جدید در ابلاغ؛ 4. اقامه دعوی حسب اقامت خواهان؛ 5. ایجاد شعب دادگاه در خارج از کشور؛ 6. طلاق توافقی.

ج. در زمینه مالی

احیای نهاد نامزدی و پیش‌بینی خسارت‌های ناشی از برهم خوردن آن، امکان اقامه دعوی مطالبه نفقه فرزند از سوی مادر، تعیین میزان و ترتیب پرداخت نفقه آینده، پرداخت مهریه زن اول در صورت ازدواج مجدد، تقویم مجازات‌های مالی بر اساس میزان تورم. در کنار تمام این نوآوری‌ها، لایحه دربردارنده امتیازهای دیگری است که به اختصار به آن‌ها اشاره می‌کنیم. حبس‌زدایی از مثبت‌ترین ابعاد این لایحه است. در این روش تلاش شده تا با توجه به اهمیت خانواده از یک‌سو و تأثیر منفی مجازات حبس از سوی دیگر، مجازات‌های جایگزین را برای متخلفان پیش‌بینی کند. از امتیازهای دیگر، نسخ صریح قوانین و مقرراتی است که در ماده 53 در 8 بند به آن اشاره شده است. توجه به موضوع جدید اهدای جنین، تعیین مهلت شش ماهه در فرجام‌خواهی، تقدم نفقه زوجه و اطفال بر سایر دیون، جرم‌شناختن ازدواج با دختر غیربالغ و تعیین مجازات، امکان صدور دستور موقت بدون اخذ تأمین، نشوز مرد، توجه به مصلحت طفل برای تصمیم‌گیری درباب امور مربوط به او و تعیین تکلیف درباره انتقال طفل به خارج از کشور از دیگر امتیازهای لایحه حمایت از خانواده است.

گفتار دوم: معایب و کاستی‌های لایحه

در این گفتار، معایب و اشکالات و ابهامات لایحه، و کاستی‌ها و خلأهای آن بررسی و ارزیابی شده است. منظور از معایب، مواردی است که در لایحه وجود دارد و پیشنهاد اصلاح آن‌ها ارائه می‌شود و مراد از کاستی‌ها، مواردی است که در ضمن لایحه پیش‌بینی نشده است و افزودن آن‌ها به متن لایحه پیشنهاد می‌شود.

الف. معایب لایحه

1. شکلی

به لحاظ شکلی، لایحه دارای دو ایراد اساسی است: نخست اعمال تغییرات از سوی دولت که بر اساس اصل تفکیک قوا، با انتقاد اساسی روبه‌روست و به لحاظ کار غیرکارشناسانه، پیامدهای بدی ممکن است داشته باشد⁴. انتقاد دوم مربوط به موازی‌سازی قانونی است که:

در بعد ماهوی بهتر بود به‌جای تدوین این لایحه، قانون مدنی اصلاح شود تا قوانین موازی ایجاد نگردد. با این وصف پس از تصویب لایحه، قضات با تعارض مواد لایحه با قانون مدنی مواجه می‌شوند. لذا بهتر می‌بود به‌جای تجمع یک سلسله مواد بی‌ارتباط، جلد هفتم کتاب قانون مدنی اصلاح می‌شد (کاشانی، 1386).

2. ماهوی

2-1. ازدواج مجدد مردان: بررسی قوانین کنونی مربوط به ازدواج مجدد (مواد 16 و 17 قانون حمایت از خانواده) نشان می‌دهد شرایط مندرج در لایحه کنونی، به‌نوعی آسان کردن ازدواج مجدد است و از چند شرط تصریح‌شده در قانون 1353، فقط به دو شرط فروکاسته شده که آن دو شرط نیز با ابهام‌ها و انتقادهای فراوانی روبه‌روست. به استناد قانون حمایت از خانواده مصوب سال 1353، مردی که متقاضی ازدواج مجدد است، باید تقاضانامه خود را - که در آن دلایل تقاضا قید شده - در دو نسخه به دادگاه تسلیم کند. یک نسخه از تقاضانامه، ضمن تعیین وقت رسیدگی، به همسر وی ابلاغ می‌شود. دادگاه با انجام تحقیقات ضروری و در صورت امکان، تحقیق از همسر اول، توانایی مالی مرد و اجرای عدالت، اجازه ازدواج مجدد را صادر می‌کند. در تمام موارد حق همسر اول برای تقاضای گواهی عدم امکان سازش از دادگاه محفوظ است؛ علاوه‌بر آنکه مجازات حبس برای مرد، عاقد و سردفتر ازدواج در صورت تخلف از این مقررات پیش‌بینی شده است. نگاهی به این دو مقررہ یکی در سال 1353 و دیگری در سال 1387، تفاوت‌های بنیادینی را میان آن‌ها روشن می‌کند. در لایحه کنونی با حذف برخی شروط و اقدامات لازم، ازدواج مجدد برای مردان تسهیل شده است. افزون‌بر آن، شرط تعهد اجرای عدالت⁵ مبهم است و به‌راحتی امکان‌پذیر نیست⁶.

2-2. مالیات بر مهریه: نخستین وجه مورد انتقاد، تعلق گرفتن مالیات بر مهریه⁷ است که در هنگام ثبت ازدواج دریافت می‌شود. نقد دیگری که حقوق‌دانان بر این ماده وارد کرده‌اند، این است که بر اساس اصل 51 قانون اساسی، تنها مرجع صلاحیت‌دار برای وضع مالیات، قوه مقننه است و دولت نمی‌تواند در این حوزه وارد شود⁸. دو ابهام اساسی نیز درباره ماده 25 وجود دارد: یکی مربوط به قید «نامتعارف بودن مهریه» است که ملاک و معیار مشخصی برای آن ذکر نشده است؛ ضمن اینکه بر اساس عرف و فرهنگ هر منطقه نامتعارف بودن

می‌تواند معنای متفاوتی به خود بگیرد. ابهام دوم مربوط به مؤدی مالیات است: اگر زوج قرار است آن راپردازد، در این صورت مشکل بیشتر می‌شود و زوج علاوه‌بر پرداخت مهریه، مالیات آن را نیز باید پردازد؛ یا اینکه زوج مکلف به پرداخت آن است که در آن صورت، زوج مجبور به پرداخت مالیات مالی است که هنوز به او نرسیده و بهره‌ای از آن نبرده است (مظفری، 1387: 553).

2-3. عدم الزام ثبت ازدواج موقت: ازدواج موقت مانند تعدد زوجات راه‌حلی اضطراری برای شرایط استثنایی است و هرگز قاعده‌ای دائمی و استمراری برای شرایط عادی نیست. گذشته از انتقاد به اصل موضوع، دولت این موضوع را موکول به آیین‌نامه‌ای کرده که نه مرجع تصمیم‌گیرنده آن مشخص است و نه مهلتی برای تصویب آن تعیین کرده است.

3. در آیین دادرسی

1. الزام در مراجعه به نزدیک‌ترین دادگاه خانواده؛ 2. افزودن قید حتی‌المقدور در ماده 2 (متأسفانه با قیدی که از سوی دولت افزوده شده، امتیاز این ماده رنگ باخته و در عمل ممکن است هیچ زنی در این فرایند قضایی حضور نداشته باشد و بدیهی است که این امر بر مشکلات زنان در دادگاه‌ها می‌افزاید)؛ 3. امکان تأخیر در دادرسی به درخواست یکی از زوجین؛ 4. عدم الزام در ارجاع به مراکز مشاوره؛ 5. لزوم حضور معتمدین و خویشان در جلسات مشاوره (درحالی که حریم خانواده‌های ایرانی بیش از پیش خصوصی شده است و خانواده از شکل گسترده به هسته‌ای تبدیل شده، به‌نظر می‌رسد الزام به وارد کردن خویشان و معتمدان در فرایند قضایی دادگاه خانواده به صلاح نباشد)؛ 6. دخالت شوراهای حل اختلاف.

ب. کاستی‌های لایحه

اگرچه قانون‌گذار در هر دوره و حوزه‌ای می‌کوشد تا تمام مسائل و موضوعات را دربرگیرد و گاه با پیش‌بینی‌ها و عاقبت‌سنجی‌ها نیز یک قدم فراتر نهد و مسائل آینده را نیز در دایره قوانین بگنجاند، معمولاً قوانین و مقررات با کاستی‌ها و خلأهایی روبه‌روست. درباره لایحه

حمایت از خانواده، این مسئله به گونه‌ای پررنگ‌تر جلب توجه می‌کند. علت این امر نخست، نسخ صریح قوانین بدون جایگزینی در لایحه و توجه صرف به قوانین شکلی است.

1. حمایت از خانواده، خلأ بزرگ لایحه

در پس عنوان لایه حمایت از خانواده بار بزرگی از مسائل و دغدغه‌هاست که باید به یاری سیاست‌ها و برنامه‌ها و الگوهای مشخص پاسخ داده شود و با برجسته کردن اهمیت و نقش خانواده، تغییرات آن و مطالبات کنونی و نیازمندی‌های آینده، در جهت حمایت از خانواده گام برداشته شود. نگاهی به مواد و مفاد لایحه و انگیزه‌های تهیه و تصویب آن نشان می‌دهد چنین دیدگاه کلان و متناسب نام به لایحه وجود نداشته و آن را به اصلاح و یا تغییر اغلب مقررات شکلی فروکاسته است. دست‌اندرکاران تهیه این لایحه بی‌آنکه به کلیت و ساختار خانواده نگاهی داشته باشند و تمام ابعاد آن را از اجتماعی و فرهنگی تا اقتصادی و روانی در نظر آورند، به ذکر قوانینی جسته و گریخته - که نظم و انسجام و چارچوب مشخصی ندارد - بسنده کرده و آن را راه‌حلی بر مشکلات بی‌شمار خانواده دیده‌اند.

برای حل مشکل عنوان لایحه، می‌توان دو چاره اندیشید: نخست، نام لایحه را تغییر داد و از چنین ادعایی گذشت و دوم، تهیه و تنظیم مفاد و محتوا و قوانینی که درخور عنوان حمایت از خانواده باشد. بدیهی است که راه نخست سهل‌تر است؛ اما باز مسئولان را دچار دغدغه اصلاح قوانین خواهد کرد. شاید چاره این باشد که با نگاه و رویکردی تازه، تمام مسائل را بازنگری کرد و با یاری کارشناسان و متخصصانی که به ابعاد متفاوت خانواده آگاهی داشته باشند، حیاتی نو به حقوق خانواده بخشید.

2. حمایت از اجزا و اعضای خانواده

درحالی‌که عنوان لایحه، حمایت از خانواده بود، در فرود و فراز نقدها و دفاع‌ها، لایحه عنوان‌های دیگری به خود گرفت. مدافعان حقوق زنان آن را لایحه حمایت از مردان نامیدند (www.meydaan.net) و مدافعان آن را به نفع زنان تفسیر کردند (کاشفی، 1386). هر دو نگاه ناشی از عدم تعادل و توازن مقررات در حمایت از اعضای خانواده است. بی‌توجهی به

کلیت و ساختار خانواده، موجب کم‌توجهی به اجزای خانواده نیز شده است. نداشتن نگاهی کلان و سیاستی مشخص، اجزای خانواده را از حقوق حمایتی مطلوب بی‌بهره کرده است؛ به‌ویژه زنان و کودکان که از گروه‌های آسیب‌پذیر شناخته شده‌اند و نیازمند حساسیتی بیشتر و نگاهی دقیق‌تر هستند. هرچند توجه به این دو گروه آسیب‌پذیر نباید حقوق مردان را به‌عنوان جزئی از خانواده در حاشیه نگه دارد.

نتیجه‌گیری

جامعه مجموعه‌ای از افراد و نهادهای اجتماعی است؛ نهادهایی که در جامعه سنتی درهم تنیده‌اند، اما در دوران معاصر، میان آن‌ها تفکیک صورت گرفته است. هر نهادی ضمن استقلال نسبی خود، با دیگر نهادها در ارتباطی تنگاتنگ قرار دارد و تمام این نهادها بر هم تأثیر می‌گذارند. خانواده به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای اجتماعی، بستری است که فرد در آن به دنیا می‌آید و روند جامعه‌پذیری‌اش را آغاز می‌کند. جامعه‌پذیری به این معناست که فرد ارزش‌ها، زبان، احساس و نگاه به دیگری را در آن می‌آموزد. این انگاره (ارزش‌ها) می‌تواند شیرازه هر جامعه‌ای باشد. آنچه به جامعه انسانی ویژگی می‌بخشد، روابط اجتماعی است که افراد را فراتر از تعلقات خانوادگی و خویشاوندی به یکدیگر می‌پیوندد و این احساس را به آنان می‌دهد که به تمامیتی تعلق دارند و دارای ارزش‌های مشترک هستند.

به‌رغم تحولاتی که در دوران معاصر در ایران رخ داده است، هنوز انگاره پدر-مردمحور در نهادهای مختلف به‌ویژه در خانواده حضور جدی دارد. انگاره پدر-مردمحور برای ادامه تبار خانواده در فرزند پسر اهمیت زیادی قائل می‌شود. در چنین چشم‌اندازی است که نازایی فاجعه تلقی می‌شود؛ چرا که نمی‌تواند استمرار خانواده را تداوم بخشد. از زن به‌عنوان ظرف بیولوژیکی استفاده می‌شود که تولید فرزند هدف اصلی آن است و اگر چنین نقشی را ایفا نکند، بسیار منفی ارزیابی می‌شود. این موضوع در قوانین مربوط به حق طلاق نیز انعکاس یافته و نازایی از مواردی است که به زوجین حق طلاق می‌دهد (ماده 8 قانون حمایت از خانواده مصوب 1353). با تأکید بر مفاهیمی مانند ناموس، حرمت و غیره، انگاره پدر-مردمحور می‌کوشد تا با برداشتی خاص از متون دینی و مقدس جلوه دادن خانواده، در برابر تغییرات

مقاومت کند. در این انگاره، فقط بر مفاهیمی تکیه می‌شود که فرزند را تابع والدین و زن را تابع شوهر کند. هرگونه استقلال فردی که در روابط خانوادگی تغییراتی ایجاد کند، زنگ خطر به‌شمار می‌آید. در چنین انگاره‌ای، با مقدس جلوه دادن والدین (به‌ویژه پدر) شکل‌گیری فردیت به‌عنوان سوژه حقوقی مستقل با مانع جدی روبه‌رو می‌شود. این ساختار پدر-مردمحور در قوانین مختلف دیده می‌شود؛ به‌ویژه در قانون مدنی در فصل مربوط به خانواده که طی مباحث مختلف، بر نقش مرد تأکید می‌شود؛ ازجمله ماده 1105 که اظهار می‌کند: «در روابط زوجین ریاست خانواده از خصایص شوهر است». این روندی است که به‌رغم گذشت ده‌ها سال، در لایحه حمایت از خانواده دنبال شده است.

رفتارهای فردی و جمعی الزاما همیشه بر مبنای انگاره‌های ازپیش‌ساخته نیست. انگاره‌ها تأثیرگذارند؛ ولی شرایط اجتماعی و زندگی باعث می‌شود تا از آن‌ها تفسیرهای مختلف ارائه شود و در نتیجه تغییراتی در آن‌ها پدید آید. از نظر تاریخی، انگاره پدر-مردمحور همیشه و در همه نقاط دنیا یکسان نبوده است. جوامع مختلف با دگرگونی‌هایی در سطح انگاره‌ها و ساختارها روبه‌رو شده‌اند. یکی از مهم‌ترین موانعی که در راه ایجاد جامعه مدنی و تمایز قائل شدن میان فضای عمومی و خصوصی وجود دارد، انگاره و ساختاری است که می‌پندارد هر دختری مستقل از پدر یا هر زنی مستقل از شوهر، به بی‌هنجاری در خانواده و جامعه دامن می‌زند. ازاین‌رو، در مرحله نخست به اخلاقی کردن فضای خانواده می‌اندیشد تا در مرحله بعد بتواند آن را به جامعه تسری دهد. درواقع، هدف، بازسازی انگاره و ساختار سنتی-جماعتی است.

پیشنهاد لایحه حمایت از خانواده، بیانگر تقویت و بازسازی انگاره و ساختار پدر-مردمحور است. چنین لایحه‌ای برابری جنسیتی در قلمرو عمومی و خصوصی را نمی‌پذیرد؛ برابری‌ای که یکی از اصول بنیادین هرگونه ساخت حقوقی نوین است. درواقع، پیشنهاد چنین لایحه‌ای به این معناست که دولت نمی‌تواند یکی از کنشگران حقوقی مدرن در عرصه خانواده باشد. در انگاره پیشنهادکنندگان لایحه، خانواده باید قلمرو تولیدمثل پدر-مردمحور باشد نه اینکه تمامی باشد که در آن زن و مرد دارای حقوق برابرند. چنین لایحه‌ای که بر چندزن‌گزینی مهر قانونی می‌زند، در بدترین حالت، راه را برای سلطه بیشتر مردان فراهم

می‌کند و در بهترین حالت، آن را به وجدان دینی عادلانه مرد واگذار می‌کند که مرتکب چنین عملی نشود.

انگاره و ساختار پدر-مردمحور در ذات روابط جماعتی- سنتی است. این سخن الزاما به معنای حاشیه‌ای بودن نقش زنان در خانواده و بازتولید چنین انگاره و ساختاری نیست. در نهاد اجتماعی خانواده، فقط بین زن و مرد تضاد نیست و گاه بین خود زنان نیز وجود دارد. به عبارت دیگر، فقط با سلطه مردان روبه‌رو نیستیم؛ بلکه گاه با سلطه زنان بر زنان مواجه می‌شویم. نباید از همدستی خود زنان در بازتولید انگاره و ساختار پدر-مردمحور غافل شد. نباید زن را قربانی‌ای معرفی کنیم که فقط از سوی مرد مورد استثمار و زور قرار می‌گیرد؛ استثمار و زوری که انگاره‌های فرهنگی (الهیات سنتی، اسطوره‌ای و...) آن را توجیه می‌کند. برای درک بهتر نقش زنان باید از دو نگاه «حساس‌پنداری» و «سیاست‌زدگی» پرهیز کرد. سلطه مردان به ویژگی «عقلانی بودن» آنان و «حساسی بودن» زنان ربطی ندارد؛ بلکه به مکانیزم‌های اجتماعی برمی‌گردد که جامعه آن‌ها را آفریده و بازتولید می‌کند. بنابراین، باید منطق این مکانیزم‌ها را کشف کرد. کوشش برای نهاده‌کردن حقوق جنسیت‌ها نباید به جریان سیاسی تبدیل شود که نقش حزب یا سازمان و گروه سیاسی را بازی کند. این تلاش باید بیشتر به عنوان جنبشی اجتماعی مطرح شود تا گرایش‌های فکری و سیاسی مختلف را دربرگیرد. هدف جنبش اجتماعی زنان نباید مشارکت در قدرت باشد؛ بلکه هدف، باید نهاده‌سازی انگاره و ساختار شهروندی در چارچوب جامعه مدنی و حکومت قانون‌محور باشد.

حقوق و قانون یک فن نیست که با هرگونه نظام و روابط اجتماعی پیوند بخورد. قانون باید بیانگر انگاره‌های فرهنگی و نظام نمادین باشد تا روابط اجتماعی و فردی را که ذاتاً ثابت نمی‌مانند، تعریف کند. در روابط اجتماعی ایرانیان دگرگونی‌هایی رخ داده که حاکی از شکل‌گیری فردیت‌های سیاسی، دینی و خانوادگی است. به عبارت دیگر، در نهادهای مختلف اجتماعی، افرادی در جست‌وجوی خودفرمانروایی بیشتری هستند که در گروه‌های مختلف دیده می‌شود؛ اما پیشنهادکنندگان لایحه حمایت از خانواده که ذهنیتی نئوسنتی از مفاهیم و متون دینی دارند، نه تنها زمینه‌ساز تغییرات مثبت خانوادگی نیستند، بلکه خواهان بازگشت و بازسازی انگاره و ساختار پدر-مردمحورند.

یکی از علل تداوم زندگی پدر-مردمحور در برخی از طبقات اجتماعی، نهادینه نشدن انگاره و ساختار قانون‌محور است؛ به این معنا که پدران-مردانی وجود دارند که هنوز شهروند نشده‌اند. فقط در انگاره و ساختار قانون‌محور دموکراتیک است که این امکان فراهم می‌شود تا در زمینه سیاسی، قانون، برابری جنسیت را بپذیرد و از زن موجود ضعیف و صغیری نسازد؛ چنان که در لایحه چنین است. تا زمانی که زنان و مردان شهروند (سوژه‌های حقوقی) نشوند، وضعیت کنونی می‌تواند ادامه داشته باشد. از نظر حقوقی، تأکید انحصاری بر فرو دست بودن زنان ممکن است به این پندار دامن بزند که مردان رها و آزاد شده‌اند و انگاره و ساختار قانون‌مداری وجود دارد که فقط زنان را ضعیف به‌شمار می‌آورد. این لایحه فقط زنان را از لحاظ حقوقی پایین نمی‌آورد؛ بلکه مردی را که بتواند چند زن را به همسری برگزیند، از شهروندی دور می‌سازد. جامعه ایران بسیار پیچیده و متنوع است که با خود تضادها و بحران‌هایی را در سطوح انگاره‌ای و ساختاری حمل می‌کند. تکیه‌گاه‌های جماعتی-سستی به شدت ضربه خورده؛ ولی هنوز نهادهای مدنی و تکیه‌گاه‌های جدید مراحل شکل‌گیری خود را می‌گذرانند. بنابراین، فروپاشی انگاره و ساختار پدر-مردمحور در کنار نهادینه نشدن فرهنگ و رفتار شهروندی و انگاره و ساختار قانون‌محور مفهوم پیدا می‌کند. این داده‌های جامعه-انسان‌شناسانه باید به عنوان الگویی در قانون‌گذاری پیش‌رو باشد تا بتواند با نگاهی به گذشته و آینده، نیازها و شرایط کنونی خانواده را در نظر گیرد.

با کنار هم گذاشتن تمام این واکاوی‌ها و ارزیابی‌ها نتایجی به دست می‌آید: این لایحه به‌رغم کاستی‌ها، اشکال‌ها، ابهام‌ها و انتقادات، حاوی برخی نکات مثبت است. نکاتی که در صورت عدم مداخله غیرقانونی دولت در لایحه پیشنهادی قوه قضاییه، بسیار افزون‌تر بود. هرچند در مقایسه با ایرادها و ابهام‌ها، ابداعات و دگرگونی‌ها کمتر جلوه می‌کند، در هر صورت نباید آن‌ها را از نظر دور داشت. اگرچه امتیازهایی در این لایحه وجود دارد، ایرادها و خلأهای اساسی‌اش بر امتیازهایش می‌چربد. همین امر موجب شده بسیاری از حقوق‌دانان آن را در مجموع حاوی پیشرفت و نوآوری ندانند. دلایلی موجب پدید آمدن این دیدگاه و عقیده درباب لایحه شده است: در پیش نگرفتن سیاست و الگویی مشخص درباب خانواده؛

بی‌توجهی به تحولات و واقعیات جامعه امروز؛ بی‌توجهی به تجربه‌ها و دستاوردها؛ بی‌اعتنایی به نظر کارشناسان و متخصصان.

بدیهی است که تصویب چنین لایحه‌ای آثار عمیقی بر تمام ابعاد خانواده خواهد گذاشت؛ آثاری که به‌نظر می‌رسد بیشتر منفی است تا مثبت. تحلیل‌هایی که درباره لایحه صورت گرفته و مخالفت‌های بسیاری که با برخی مواد آن شده، زنگ خطری است به دست‌اندرکاران تدوین و تصویب این لایحه تا در پرتو تحولاتی که به وقوع پیوسته و نیازی که امروز در خانواده ایرانی احساس می‌شود، به خانواده نگاه عمیق‌تری داشته باشند.

در این باره راه‌حل‌ها و پیشنهادهایی ارائه می‌شود: اتخاذ سیاستی کارا و مشخص درباره خانواده و هماهنگ کردن آن با تمام بخش‌های جامعه؛ توجه به تحولات خانواده در دهه‌های اخیر و مدنظر قرار دادن روند تحولات و تغییرات آینده؛ آسیب‌شناسی خانواده از ابعاد گوناگون؛ توجه به نیازمندی‌های امروز و مطالبات آینده؛ توجه به مسائل و موضوعات مربوط به زنان و کودکان و مردان؛ پیش‌رو قرار دادن تجربه‌ها و دستاوردها در حوزه حقوق خانواده و امور قضایی آن؛ مشورت با متخصصان و کارشناسان تمام موضوعات و علوم مربوط به خانواده؛ درپیش گرفتن سیاست محو تبعیض علیه زنان.

پی‌نوشت‌ها

1. برای تمایز دو مفهوم جماعت - اجتماع و جامعه که می‌توان اولی را سنت و دومی را مدرنیته در نظر گرفت رجوع کنید به:

F. Toennies, "Community and Society", New York, Harper/ Torchbooks, 1963.

2. یکی از جامع‌ترین نقدها در این باره: محمد روشن، «لایحه پیشنهادی حمایت خانواده و بایسته‌های آن»، فصلنامه خانواده‌پژوهشی، د 4، ش 1/ 16 (زمستان 1387)، صص 483-506.

3. برای اطلاعات بیشتر ر. ک: لیلاسادات اسدی، «لایحه حمایت خانواده، دادگاه تخصصی یا اختصاصی»، فصلنامه خانواده‌پژوهشی، د 4، ش 1/ 16 (1387)، ص 507.

4. این مداخله دولت، انتقاد و اعتراض قوه قضائیه را به همراه داشته است (شاه‌حیدری‌پور، 1387: 471).

5. «ازدواج مجدد از احکام امضایی اسلام است نه از احکام تأسیسی. اسلام از ازدواج‌های بی‌حد و حساب هم جلوگیری کرد. آن را محدود به عدالت کرده، «عدالت ممکن» هم عدالت در نفقه است. در اینجا بحث حقوقی می‌کنم، نه بحث آرمانی، اگر مرد تمکن مالی داشته باشد و این امکان را عادلانه بین زنان تقسیم کند و نفقه آن‌ها را به شکل مساوی بپردازد و آنجایی که در قرآن می‌گوید شما نمی‌توانید (عدالت ممتنع)، منظور این است که شما هم زنانان را یکسان دوست نخواهید داشت.» (کدیور، 1387).
6. برای اطلاعات بیشتر ر. ک: لمیاء رستمی تبریزی، «تعدد زوجات و شرایط آن در لایحه حمایت از خانواده»، فصلنامه خانواده‌پژوهشی، د4، ش1/16 (1387)، ص525.
7. مهرمال (و یا چیزی که قائم مقام مال باشد) معینی است که بر سبیل متعارف زوج به زوجه در عقد نکاح می‌دهد و یا به نفع زوجه بر ذمه می‌گیرد.
8. برخی با اصل مالیات بر مهریه موافق بوده‌اند؛ اما موکول کردن آن به آیین‌نامه را ناصواب می‌دانند: «تعلق مالیات به مهریه‌های غیرمتعارف نکته مثبتی می‌باشد؛ اما چون موکول به آیین‌نامه شده، درست نیست؛ زیرا آیین‌نامه نمی‌تواند در مورد مالیات تصمیم‌گیری نماید.» (صفایی، 1386).
9. هدف قانون‌گذار از وضع این مقرره چندان مشخص نیست. هنگامی که میان دو نفر طلاق حادث می‌شود، اصرار بر بازماندن آن‌ها با یکدیگر توجیهی ندارد. چه بسا، این امر موجب صدمه خوردن زوجه مطلقه شود.

منابع

- آبوت، پاملا و والاس کلر (1380). *جامعه‌شناسی زنان*. ترجمه منیژه نجم عراقی. تهران: نشر نی.
- آزاد ارمکی، تقی (1386). *جامعه‌شناسی خانواده ایرانی*. تهران: سمت.
- آشوری، داریوش (1376). *ما و مدرنیته*. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
- اعزازی، شهلا (1387). *جامعه‌شناسی خانواده: با تأکید بر نقش ساختار و کارکرد خانواده در دوران معاصر*. تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- امان‌اللهی، سکندر (1384). *کوچ‌نشینی در ایران، پژوهشی درباره عشایر و ایلات*. چ6. تهران: آگاه.

- باقری، شهلا (1382). *اشتغال زنان در ایران (درآمدی بر عوامل مؤثر بر اشتغال زنان در چهل سال گذشته)*. تهران: روابط عمومی شورای فرهنگی - اجتماعی زنان.
- برناردز، جان (1384). درآمدی به مطالعات خانواده. ترجمه حسین قاضیان. تهران: نشر نی.
- بهمن‌یگی، محمد (1386). *عرف و عادت در عشایر فارس*. چ 3. شیراز: نوید.
- بهنام، جمشید (1357). *خانواده و خویشاوندی در ایران*. چ 3. تهران: خوارزمی.
- دهقان، سعید (1386). «جرت‌المثل دوران زناشویی در لایحه پیشنهادی حمایت از خانواده». در *همایش نقد و بررسی لایحه حمایت از خانواده*. دانشگاه شهید بهشتی.
- روزن باوم، هایدی (1367). *خانواده به‌منزله ساختاری مقابل جامعه*. ترجمه محمدصادق مهدوی. تهران: نشر دانشگاهی.
- روشن، محمد (1387). «لایحه پیشنهادی خانواده و بایسته‌های آن». *فصلنامه خانواده‌پژوهشی*. د 4، ش 1/ 16 (زمستان). صص 483-506.
- کاشانی، سید محمود (1386). «بررسی لایحه حمایت از خانواده از دیدگاه اصول اساسی». در *همایش نقد و بررسی لایحه حمایت از خانواده*. دانشگاه شهید بهشتی.
- مرکز آمار ایران (1375). *سالنامه آمار ایران*.
- شادی‌طلب، ژاله (1381). *توسعه و چالش‌های زنان ایران*. تهران: قطره.
- _____ (1380). «زنان ایران، مطالبات و انتظارات». *نامه علوم اجتماعی*. ش 18 (پاییز و زمستان).
- شاه‌حیدری‌پور، محمدعلی (1387). «اهداف قوه قضائیه از تهیه لایحه حمایت خانواده و مقایسه آن با لایحه ارسالی دولت به مجلس». *فصلنامه خانواده‌پژوهشی*. د 4، ش 1/ 16 (زمستان). صص 471-482.
- صادقی، مریم (1383). «تحلیلی بر عوامل اقتصادی مؤثر بر اشتغال زنان ایران». *پژوهش زنان*. ش 1 (2).
- صفایی، سیدحسین و اسدالله امامی (1381). *مختصر حقوق خانواده*. تهران: میزان.
- صفایی، سیدحسین (1386). «بررسی لایحه حمایت از خانواده در مقایسه با قانون حمایت از خانواده 1353». در *همایش نقد و بررسی لایحه حمایت از خانواده*. دانشگاه شهید بهشتی.
- ضمیران، محمد و شیرین عبادی (1375). *سنت و تجدد در حقوق ایران*. تهران: گنج دانش.

- عبادی، شیرین (1385). *حقوق زن در قوانین جمهوری اسلامی ایران*. تهران: گنج دانش.
- کاشفی، حمیرا (1386). «لایحه حمایت از خانواده به نفع خانم‌ها» در گفت‌وگو با لاله افتخاری (نماینده مجلس شورای اسلامی). *روزنامه تهران امروز*. (1386/8/16).
- کدیور، محسن (1387). «نقد فقهی بر لایحه حمایت از خانواده». *روزنامه کارگزاران*. (1387/6/2).
- مارتین، سگالن (1380). *جامعه‌شناسی تاریخی خانواده*. ترجمه حمید الیاسی. تهران: نشر مرکز.
- مدنی، سید جلال‌الدین (1386). *مبانی و کلیات علم حقوق*. تهران: پایدار.
- مقصود، فراست (1383). «زن، آموزش عالی و بازار کار». *پژوهش زنان*. 2.
- مقصودی، منیژه (1386). *انسان‌شناسی خانواده و خویشاوندی*. تهران: نشر و پژوهش شیرازه.
- مظفری، مصطفی (1387). «وضع مالیات بر مهریه و اثر آن بر نهاد خانواده». *فصلنامه خانواده‌پژوهشی*. 4. صص 543-552.
- ناجی راد، محمدعلی (1382). *موانع مشارکت زنان در فعالیتهای اقتصادی ایران پس از انقلاب*. تهران: کویر.
- نجاریان، حمید (1375). «کارایی فعالیتهای کنترل بارداری در ایران». *فصلنامه جمعیت*. ش 18.
- نوربر، رولان (1385). *انسان‌شناسی حقوقی*. ترجمه امیر نیک‌پی. تهران: جنگل.
- Durkheim, Emil (1888). *Introduction à la sociologie de la famille*. Extrait des Annales de la Faculté des Lettres de Bordeaux.
- Kian, Azadeh (2005). *Changements familiaux et modernité politique en Iran*. Paris, Maison des Sciences de l'Homme.
- Toennies, F. (1963). *Community and Society*. New York, Harper/Torchbooks.